

جنورات

پروٹے

| ردیف | مبحث | صفحه | ردیف | مبحث | صفحه |
|------|---------------------------------|------|------|----------------------------------|------|
| -- | باب اول: کلام | ۴ | ۲۳ | ضمایر متصله | ۲۹ |
| ۱ | کلام | ۵ | ۲۴ | احکام استتار ضمیر | ۳۰ |
| ۲ | کلمه | ۶ | ۲۵ | ضمایر متصله | ۳۱ |
| ۳ | علامات اسم | ۷ | ۲۶ | احکام ضمیر متصل | ۳۲ |
| ۴ | علامات فعل، حرف | ۸ | ۲۷ | احکام جمع شدن ضمایر | ۳۳ |
| ۵ | تقسیم بندی افعال | ۹ | ۲۸ | احکام نون وقایه | ۳۴ |
| -- | باب دوم: معرب و مبنی | ۱۰ | -- | باب چهارم: علم | ۳۵ |
| ۶ | اسم | ۱۱ | ۲۹ | علم (تعریف و اقسام) | ۳۶ |
| ۷ | شبهات مدنی | ۱۲ | ۳۰ | احکام علم (۱) | ۳۷ |
| ۸ | لغات اسم اقوال ابتدا به ساکن | ۱۳ | ۳۱ | احکام علم (۲) | ۳۸ |
| ۹ | اعراب و بنا در افعال | ۱۴ | ۳۲ | تقسیم بندی های دیگر علم | ۳۹ |
| ۱۰ | انواع بناء | ۱۵ | -- | باب پنجم: اسم اشاره | ۴۱ |
| ۱۱ | انواع اعراب | ۱۶ | ۳۳ | اسم اشاره | ۴۲ |
| ۱۲ | لغات فم | ۱۷ | -- | باب ششم: موصول | ۴۳ |
| ۱۳ | اعراب اسماءسته | ۱۸ | ۳۴ | انواع موصول | ۴۴ |
| ۱۴ | اعراب اسم مثنی | ۱۹ | ۳۵ | موصولات مشترک | ۴۵ |
| ۱۵ | اعراب جمع مذکر سالم | ۲۰ | ۳۶ | اقوال در هذا تحمیلین طریق | ۴۶ |
| ۱۶ | اعراب جمع مونث سالم | ۲۱ | ۳۷ | جمله صله | ۴۷ |
| ۱۷ | اعراب اسم غیر منصرف | ۲۲ | ۳۸ | أی | ۴۸ |
| ۱۸ | اعراب فعل مضارع (۱) | ۲۳ | ۳۹ | احکام صله | ۴۹ |
| ۱۹ | انواع معتل | ۲۴ | -- | باب هفتم: معرفه با ادات تعریف | ۵۰ |
| ۲۰ | اعراب فعل مضارع (۲) | ۲۵ | ۴۰ | ال، اقوال و اقسام | ۵۱ |
| -- | باب سوم: معرفه و نکره ضمیر | ۲۶ | -- | باب هشتم: ابتدا | ۵۲ |
| ۲۱ | نکره و معرفه | ۲۷ | ۴۱ | اصل در مرفوعات | ۵۳ |
| ۲۲ | ضمیر (تعریف و اقسام) | ۲۸ | ۴۲ | مبتدا (اسمی) | ۵۴ |

| ردیف | مبحث | صفحه | ردیف | مبحث | صفحه |
|------|--------------------------------------|------|------|-------------------------|------|
| ۴۳ | مبتدای وصفی (تعریف و اقسام) | ۵۵ | ۶۲ | حکم تخفیف حروف | ۷۸ |
| ۴۴ | عامل در مبتدا و خبر | ۵۶ | -- | باب یازدهم: لای نفی جنس | ۷۹ |
| ۴۵ | خبر | ۵۷ | ۶۳ | لای نفی جنس | ۸۰ |
| ۴۶ | حالات مبتدا و خبر | ۵۸ | ۶۴ | حکم تکرار لا | ۸۱ |
| ۴۷ | مسوغات ابتدا به نکره | ۵۹ | ۶۵ | احکام تابع اسم لا | ۸۲ |
| ۴۸ | تقدم و تاخر مبتدا و خبر | ۶۰ | ۶۶ | احکام لا و حذف متعلقاتش | ۸۳ |
| ۴۹ | احکام مبتدا و خبر از حیث ذکر | ۶۱ | | خاتمه | ۸۴ |
| ۵۰ | احکام مبتدا و خبر از حیث تعدد | ۶۲ | | | |
| -- | باب هفتم: کان و اخواتها | ۶۳ | | | |
| ۵۱ | کان و اخواتها (افعال ناقصه) | ۶۴ | | | |
| ۵۲ | احکام اختصاصی کان | ۶۵ | | | |
| -- | باب هشتم: حروف شبیه به لیس | ۶۶ | | | |
| ۵۳ | مای شبیه به لیس | ۶۷ | | | |
| -- | باب نهم: افعال مقاربه | ۶۸ | | | |
| ۵۴ | افعال مقاربه | ۶۹ | | | |
| -- | باب دهم: حروف مشبه بالفعل | ۷۰ | | | |
| ۵۵ | حروف مشبه بالفعل | ۷۱ | | | |
| ۵۶ | احکام تقدیم خبر حروف بر اسم همزه انّ | ۷۲ | | | |
| ۵۷ | موارد فتح همزه انّ | ۷۳ | | | |
| ۵۸ | موارد کسر همزه انّ | ۷۴ | | | |
| ۵۹ | موارد جایز الوجهین همزه انّ | ۷۵ | | | |
| ۶۰ | احکام لام ابتدا | ۷۶ | | | |
| ۶۱ | احکام معطوف اسم حروف مشبهه | ۷۷ | | | |

باب اول

کلام

- ۱- کلام..... ۵
- ۲- کلمہ..... ۶
- ۳- علامات اسم..... ۷
- ۴- علامات فعل، حرف..... ۸
- ۵- تقسیم بندی افعال..... ۹

گلامنا لفظ مفید کاستقم و اسم و فعل ثم حرف الکلم

تعریف: لفظ مفید کاستقم

کلام

لفظ: صوت معتمد علی مقطع الفم

(صوتی که بریکی از مخارج حروف در دهان تکیه کند.)

مفید: یحسن السکوت علیه (سکوت بر آن صحیح باشد)

نظر مصنف: متکلم

سکوت

نظر دیگری: سامع

نظر دیگری: هردو

کاستقم: کلام باید مقصود متکلم باشد.

پس سخن خواب و بیهوش و امثالشان کلام نیست.

تعریف: لفظٌ مستقلٌّ دالٌّ بِالْوَضْعِ تَحْقِيقاً او تقدیراً او مَنَوِيٌّ مَعَهُ لِذَلِكَ

مستقل در دلالت: حرف بر این معنا مستقل نیست.

مستقل:

مستقل در تلفظ: این معنا مراد است.

قیود

بِالْعَقْلِ: مانند دلالت لفظ دیز از پشت دیوار بوجود لفظ

بِالطَّبَعِ: مانند دلالت لفظ آه بر درد

بِالْوَضْعِ: مانند دلالت لفظ زید که بر حسب وضع واضع است.

کلمه

تَحْقِيقِيٌّ: مانند زید در زید قام

لفظ:

تَقْدِيرِيٌّ: مانند هو در نعم الرجل (هو) زید

اقسام کلمه:

با لفظ تحقیقی: هو در زید قام^(هو)

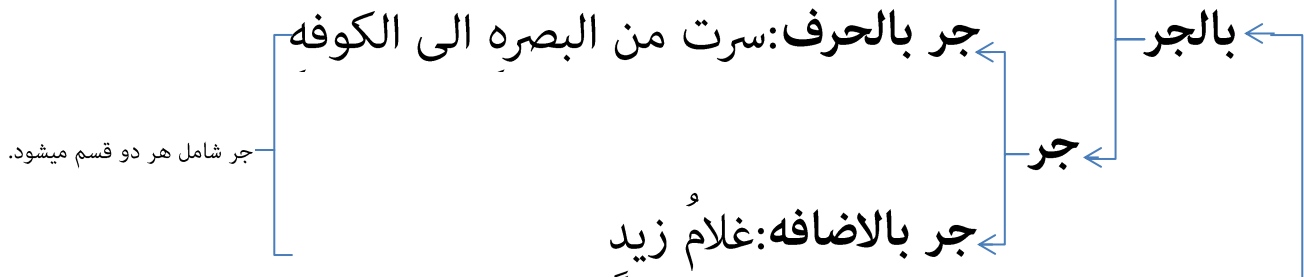
منوی:

با لفظ تقدیری: من یضرب زیداً؟ عمر یعنی عمر یضرب

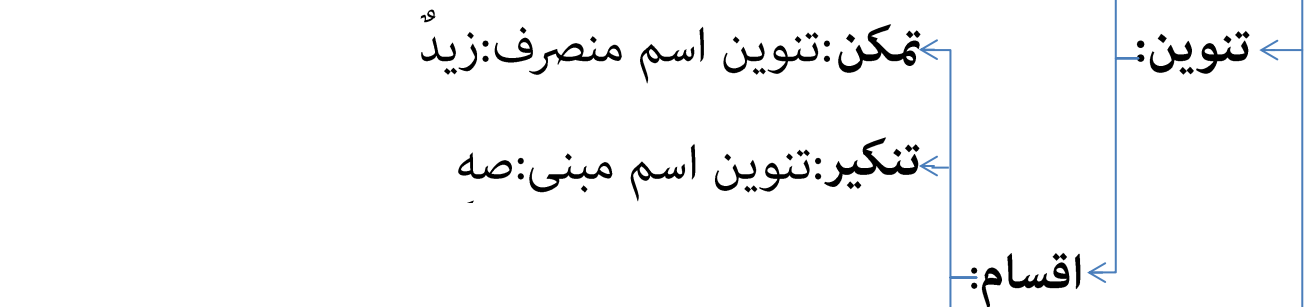
ومسند للاسم تمييز حاصل

بالجر والتنوين و الندا و ال

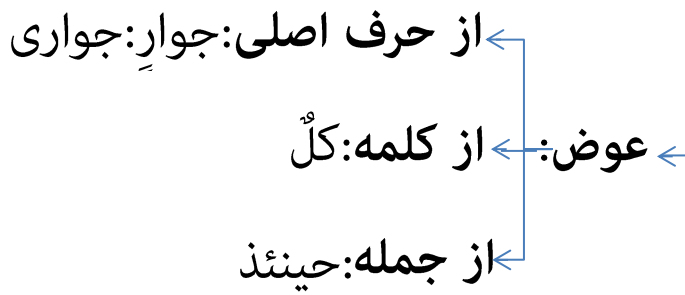
← مراد از جر کسره ای است که به سبب عامل حاصل میشود.



← نونی است که از لحاظ تلفظ ثابت و از لحاظ کتابت ثابت نیست.



← مقابله: تنوین در مقابل نون جمع مذکر سالم: مسلمات

علامات
اسم

← ندا: یعنی صلاحیت داشتن برای منادا واقع شدن.

← آنچه قائم مقام "ال" میشود همانند: "ام"

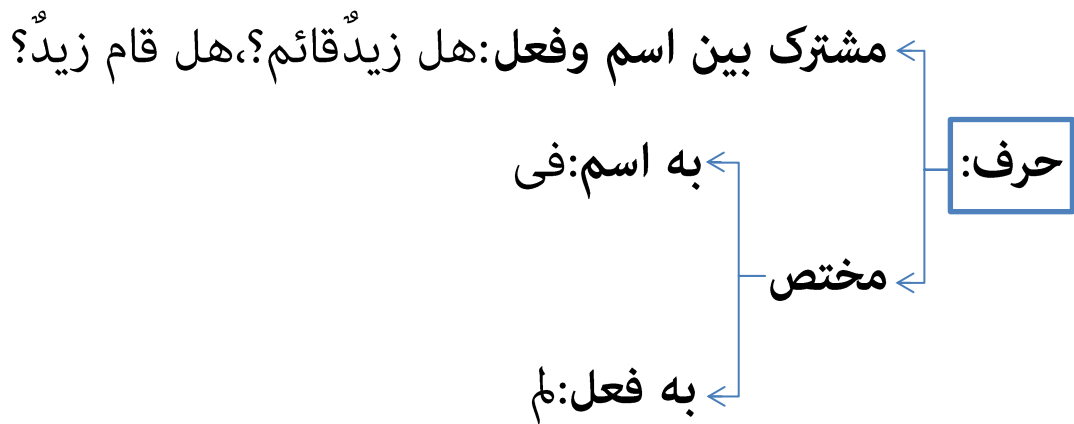
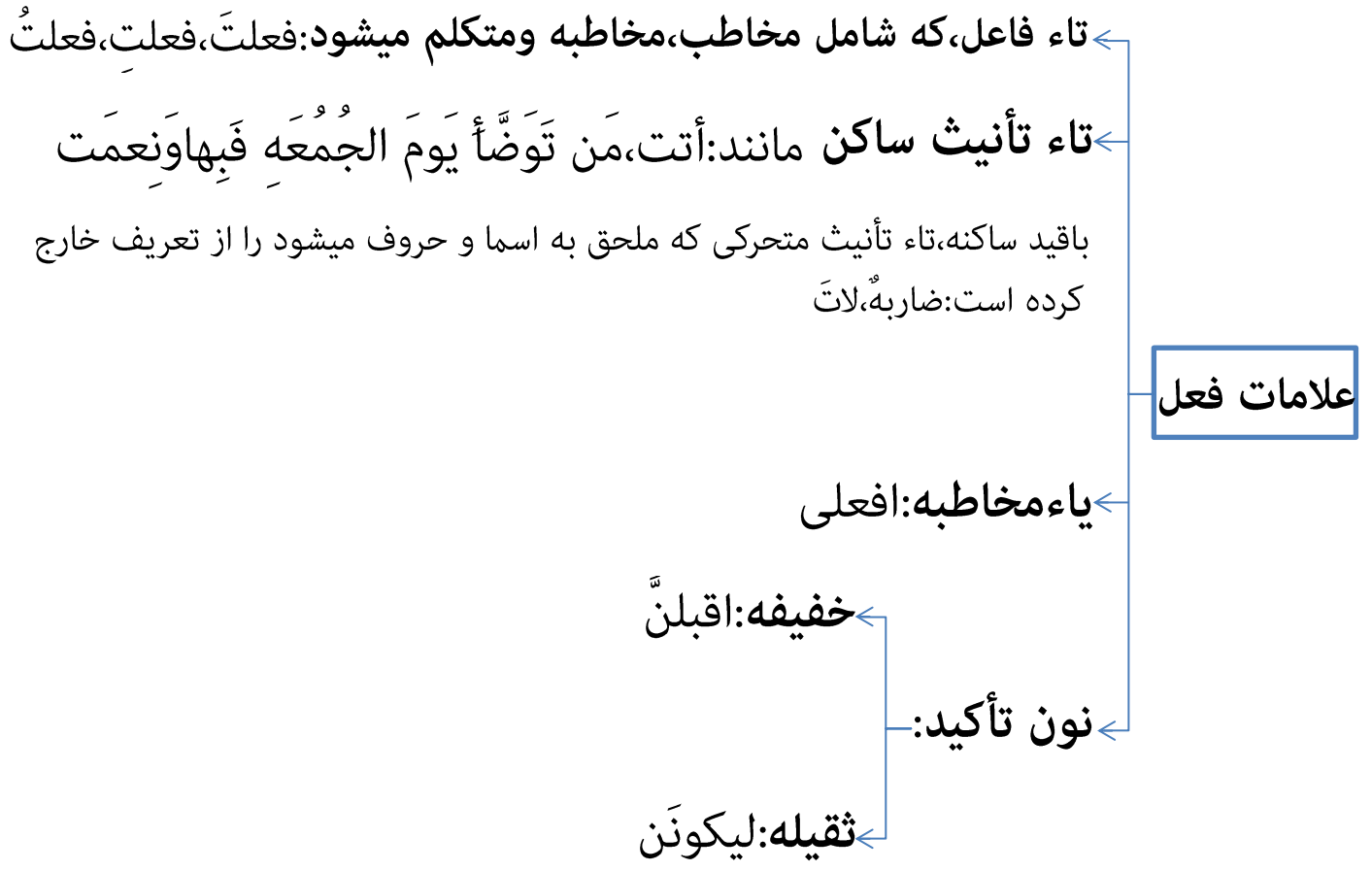
← "ال" معرفه:

← اسم موصول: الضارب، این قسم بر سرفعل مضارع نیز میآید: اليجوع

← مسند: به اسم، امری اسناد داده میشود، یعنی اسم مسند الیه واقع میگردد: قام زید

بتا فعلت و ات، ویا افعلی
سواهما الحرف کهل و فی ولم

ونون اقبلن فعل ینجلی
فعل مضارع یلی لم کیشم



وماضی الافعال بالتامز و سم بالنون فعل امر ان امر فهم

نکته: فعل به مضارع و ماضی و امر تقسیم میشود، مصنف در ذکر علامات، مضارع و ماضی را بر امر مقدم داشته، به خاطر معرب بودن مضارع و مبني بودن ماضی و اختلاف در امر و مضارع را به خاطر شرف اعراب مقدم داشته است.

← مضارع: علامت آن اینست که بعد از لم واقع میشود.

← ماضی: علامت آن اینست که تاء ساکنه و تاء فاعل میگیرد.

← علامت آن اینست که قبول نون تاکید میکند - چه خفیفه چه ثقیله - و دلالت بر معنای امر می نماید.

افعال

← امر:

← فقط معنای امر دارد و قبول نون تاکید نمی کند: اسم فعل: صه

← کلمه ← قبول نون تاکید می کند ولی معنای امر ندارد: فعل مضارع: یضربن

← نه قبول نون تاکید می کند و نه معنای امر ندارد: فعل ماضی: ضرب

نکته: هر گاه کلمه بر حدث - معنای مصدری - در گذشته دلالت کند ولی قبول تاء تأنیث ساکنه و تاء فاعل نکند اسم فعل ماضی است مثل: شَتَانُ، و اگر کلمه ای دلالت بر حدث حاضر یا آینده نماید و قبول لم نکند اسم فعل مضارع است.

باب دوم

معرب و مینے

- ۶- اسم..... ۱۱
- ۷- شباهات مدنی..... ۱۲
- ۸- لغات اسم، اقوال ابتدا بہ ساکن..... ۱۳
- ۹- اعراب و بنا در افعال..... ۱۴
- ۱۰- انواع بناء..... ۱۵
- ۱۱- انواع اعراب..... ۱۶
- ۱۲- لغات فم..... ۱۷
- ۱۳- اعراب اسماء ستہ..... ۱۸
- ۱۴- اعراب اسم مثنی..... ۱۹
- ۱۵- اعراب جمع مذکر سالم..... ۲۰
- ۱۶- اعراب جمع مونث سالم..... ۲۱
- ۱۷- اعراب اسم غیر منصرف..... ۲۲
- ۱۸- اعراب فعل مضارع (۱)..... ۲۳
- ۱۹- انواع معتل..... ۲۴
- ۱۹- اعراب فعل مضارع (۲)..... ۲۵

لشبهه من الحروف مدنی

والاسم منه معرب و مبنی

معرب

اسم

مبنی: به خاطر شباهت مُدنی به حروف مبنی

مُدنی: شباهتی که با جهت شباهت چیزی که مقتضی اعراب است معارضه نکند.

شباهت اسم

به حرف

غیر مُدنی: شباهتی که با جهت شباهت چیزی که مقتضی اعراب است معارضه کند؛ مانند "أی" شرطیه و استفهامیه که متضمن معنای "إن" و "همزه" هستند و شباهت معنوی به حروف دارند اما از طرفی از "اسماء واجب الاضافه" هستند و اضافه از خصائص اسماء است؛ پس این دو تعارض می کنند سپس به اصل که اعراب است مراجعه می شود.

منصرف

معرب

غیر منصرف: نیاز به دو شباهت اسم به فعل دارد، علت آن است که حرف بسیار "بی شرافت" است، اگر اسم از یک جهت به آن نزدیک شود آن را از اسمیت دور و به حرف نزدیک میکند و از هر اعرابی منع می شود سپس مبنی می شود؛ اما اگر اسم به فعل شبیه شود چون فعل به اندازه حرف "بی شرافت" نیست - بلکه هر دو قسم اسم و فعل میتوانند خبر واقع شوند - اسم مبنی نمی شود بلکه جرّ و تنوین از آن گرفته می شود.

اسم

مبنی: بایک شباهت اسم به حرف، اسم مبنی می شود، زیرا حرف بسیار بی شرافت است.

کالشبہ الوضعی فی اسمی جئتنا والمعنوی فی متی و فی هنا

← شباهت وضعی: وضع اسم بربک حرف یا دو حرف باشد مانند تاء و نا در جئتنا

← اسم متضمن معنایی از معانی حرف باشد.

← حرف برای این معانی وضع شده
مانند "متی" و معنای استفهام

← معانی حروف

← حرف برای این معانی وضع نشده
مانند "هذا" و معنای اشاره

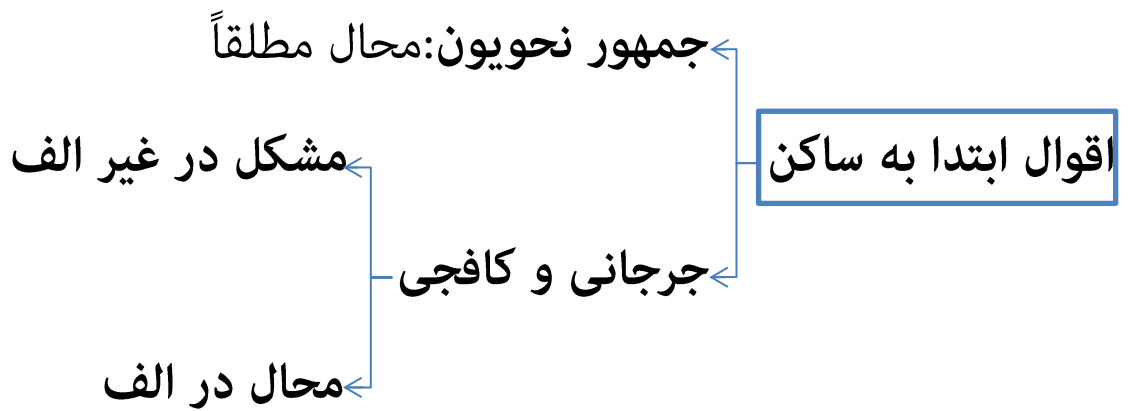
← شباهت معنوی:

شباهات
مدنی

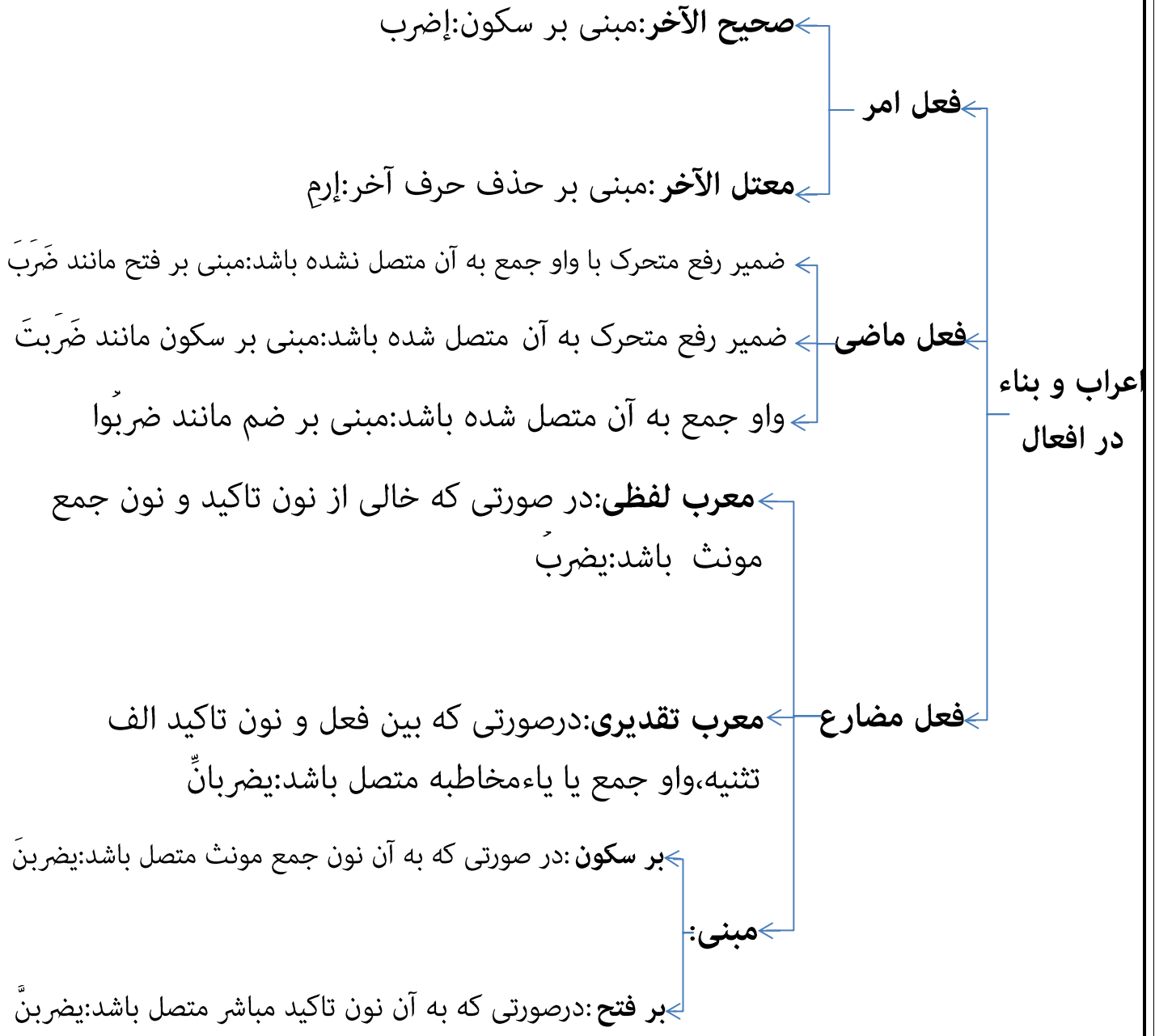
← شباهت استعمالی: اسم روشی از روش های حرف را عمل کند مانند اسم فعل که
مثل حرف عامل واقع میشود ولی معمول واقع نمی شود.

← شباهت افتقاری: اسم به حسب وضع و استعمال اولی به جمله نیازمند باشد
و این نیازمندی اصلی باشد نه عارضی مثل اسماء موصول

← شباهت اہمالی: اسم مانند حروف مهمله باشد در اینکه نه عامل واقع می
شود و نه معمول مانند "الم" و آغاز سوره های قرآن



و فعل امر و مضى بنيا و اعرابوا المضارع ان عريا

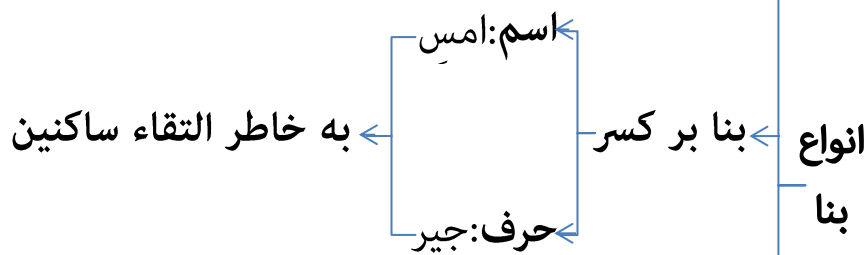


وکل حرف مستحق للبناء والاصل فی المبنى ان یکسنا

← اسم: این: اصل در بنا سکون است ولی بخاطر التقاء ساکنین اگرچه اصل در التقاء ساکنین نیز کسره است، ولی بخاطر خفت مفتوح شده است.

← بناء بفتح: ← فعل: ضَرَبَ: به خاطر شباهت به فعل مضارع متحرک شده، چرا که مانند مضارع صفت صله حال و خبر واق میشود و مفتوح شده بخاطر خفت: رَجُلٌ رَكِبَ جَائِئِي

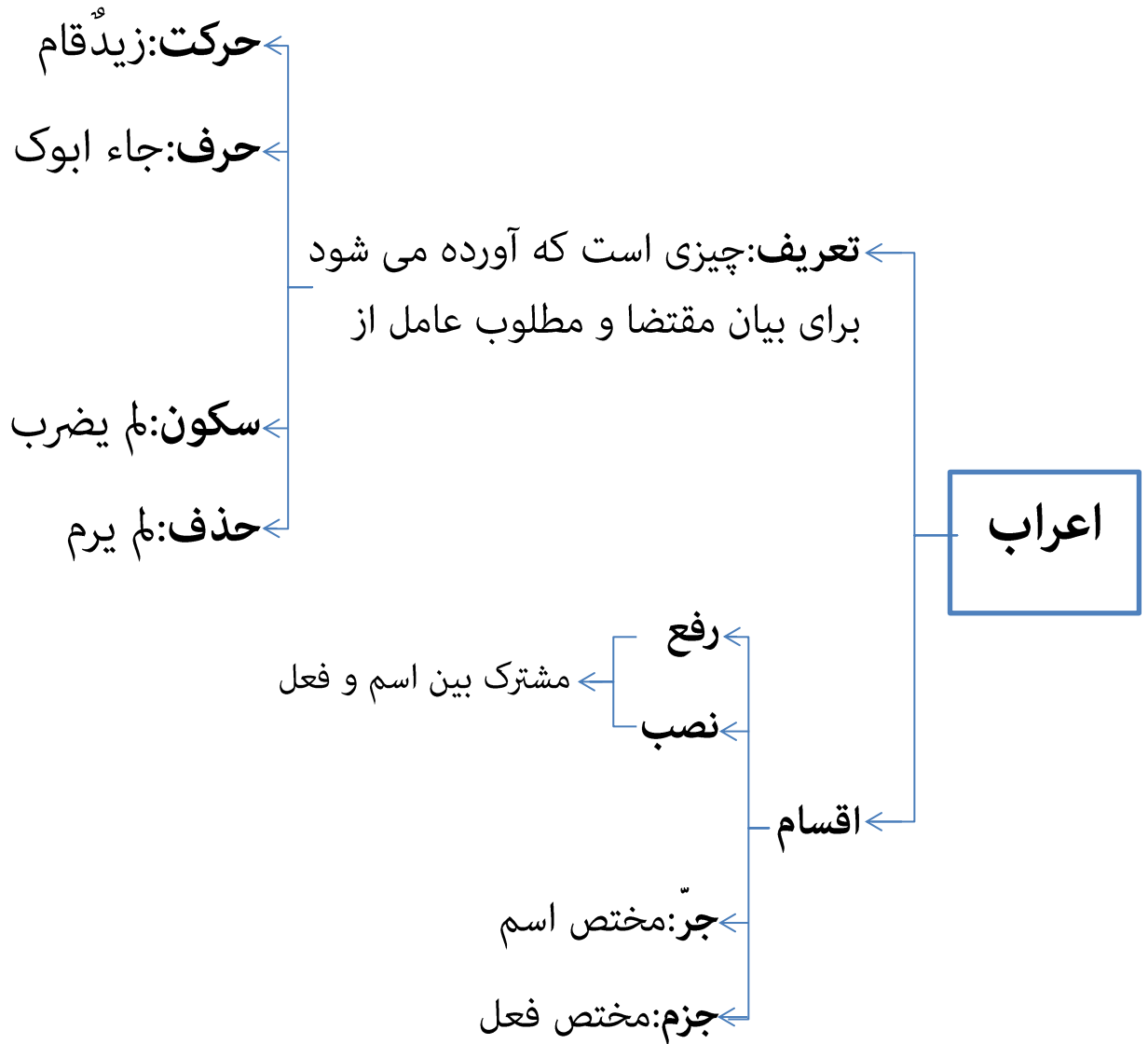
← حرف: واو: ابتدا به ساکن محال است بنابر این متحرک شده و بخاطر خفت فتحه گرفته است.

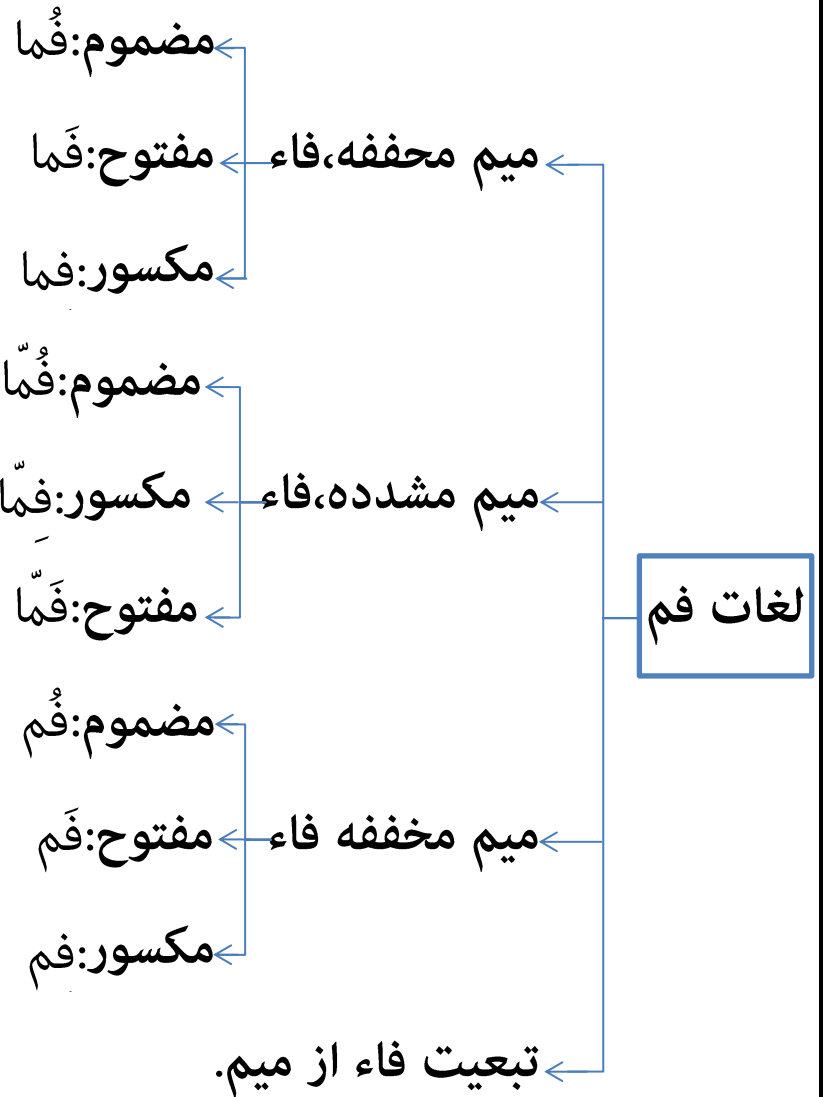


← بنا بر ضم ← حیث: به خاطر شباهت به قبل و بعد، چرا که هر سه استحقاق اضافه را دارند در حالی که گاهی اوقات مضافٌ الیه آنها حذف میشود، البته گاهی حیثُ کسره داده می شود به خاطر التقاء ساکنین و گاهی فتحه داده میشود به خاطر خفت.

← اسم: کم، استفهامیه و خبریه
← فعل: أَضْرَبُ ← برسکون
← حرف: اجل به معنای نعم

والرفع والنصب اجعلن اعرابا لاسم وفعل، نحو: لن اهابا





و اجرر بیا من الاسما اصف

وارفع بواو وانصبن بالالف

اسماء سته: اسمائی هستند که در آنها واو نائِب از رفع و الف نائِب از نصب و یاء نائِب از جر می شود.

ذو: در صورتی که به معنای صاحب باشد از اسماء سته است و علت تقدیم آن این است که برعکس بقیه اسماء مطلقا به حرکات اعراب داده میشود.

همراه میم: معرب میشود به حرکات: اعجبنی فمه

فم:

بدون میم: معرب میشود به حروف: اعجبنی فوه

نقص: یعنی اعراب به حرکات، اندک است.

أب، أخ، حم (به نزدیکان شوهر میگویند): قصر: اینکه در سه حالت به الف خوانده شود، مشهور است.

باجمله اعراب به حروف در این سه مشهور تر و قصر از نقص معروف تر است.

هن (کنایه از اسماء اجناس است).

تمام: یعنی اعراب به حروف.

در هن دوگونه اعراب صحیح است:

نقص: یعنی حذف آخر در صورتی که

اضافه شود و اعراب به حرکات و نقص از تمام نیکو تر است.

۱- آنکه اضافه شود.

۲- مضاف به یاء متکلم نباشد.

۳- مکبره باشد یعنی مصغره نباشد.

۴- مفرد باشد یعنی مثنی و جمع نباشد.

شرایط اعراب

جاء اخو ابیک ذالاعتلا

اذا بمضمر مضافا وصلا

بالالف ارفع مثنی و کلا

← **تعریف:** اسمی است که دلالت می کند بر دو چیزی که در لفظ متفق اند و با افزودن الف و نو در حالت رفعی و یاء و نون در حالت نصبی و جری ساخته میشوند: جائی رجلان، مررت برجلین

← **کلا و کلتا:** کلا در نزد بصریین لفظ مفردی است که بر تشبیه مذکر دلالت می کند و کلتا نیز لفظی مفرد است که دلالت بر تشبیه مؤنث می کند.

کلا و کلتا در حالت رفعی به الف اعراب داده میشود به شرط اینکه: ۱- اضافه شود.

۲- مضاف الیه ضمیر باشد.

جاء رجلان کلاهما

۳- ضمیر تشبیه باشد.

۴- کلا و کلتا متصل به ضمیر باشد.

← **اثان و اثنتان:** این دو لفظ مفردند ولی از حیث صورت و معنا، صورت و معنای تشبیه دارد بنابراین مانند تشبیه حقیقی میباشد همانند ابنین و ابنتین، و فرقی نیست که این دو لفظ مفرد باشند: حین الوصیه اثنان، یا مرکب باشند: اثنتاعشره عینا، یا مضاف باشد: اثناک و اثناکما.

← تشبیه و ۴ لفظ ملحق به آن، در حالت نصبی و جری با یاء آورده میشوند و یاء جانشین الف میگردد و فتحه ای که در حالت رفعی قبل از الف قرار دارد، باقی میماند.

← هرگاه لفظ تشبیه مانند "زیدان" اسم چیزی قرار داده شود اعرابش همانند حالت قبل از نامگذاری می باشد.

مثنی

← احکام

اجزای

رفع آن به واو و نصب و جر آن به یاء ماقبل مکسور می باشد: عامر: عامرون، عامرین

۱- علم باشد.

۲- مذکر باشد.

۳- عاقل باشد.

۴- خالی از تاء تانیث باشد.

۵- مرکب نباشد.

اسم

شروط

۱- صفت مذکر باشد.

۲- برای عاقل باشد.

۳- خالی از تاء تانیث باشد.

۴- از باب افعال فعلا و فعلا فعلی نباشد: احمر/احمراء، سکران/سکری

۵- از وصفی که مذکر و مونث آن یکسان است نباشد: صبور

وصف

جمع
مذکر
سالم

عشرون تا تسعین: چرا که از لفظ خود واحد ندارند.

اهلون: نه علم است نه وصف، بلکه مختص بر شیئی ای است که به آن نسبت داده میشود: اهل قرآن، اهل اسلام

اولو: به معنای اصحاب

عالمون: که از لفظ خود مفرد ندارد.

اسم مفرد است به معنای کتابی که اعمال خیر ملائکه و صلحاء از جن و انس در آن نوشته می شود.

اعراب به واو و یاء همانند جمع مذکر سالم

مانند "حین" یعنی همیشه با یاء آورده شود و معرب به حرکات بر نون باشد.

اعراب:

در هر سه حالت با واو آورده شود و معرب به حرکات بر نون باشد.

در هر سه حالت با واو و فتح نون آورده شود.

ملحقات

علیون:

ارضون: چرا که جمع مکسر است و مفرد آن مونث میباشد (ارض).

سنون: چرا که جمع مکسر است و مفرد آن مونث می باشد (سنه)

باب سنون: هر اسم ثلاثی که لام الفعل ان حذف شده باشد و عوض از آن تاء تانیث آورده شده و جمع مکسر بسته نشود. (عده)

و ما بتا و الف قد جمعا یکسر فی الجر و فی النصب معا

جمع مونث سالم

← **تعریف:** اسمی است که به تا و الف زائده جمع بسته می شود و رفع آن به ضمه و جر و نصب آن به کسره است.

← ۱- در این جمع فرقی نمی کند که مفردش مذکر باشد یا مونث: هند: هندات / رجل: رجلات.

← **احکام:** ۲- جمع مونث در حالی که منصوب به کسره است نزد جمهور معرب است به خلاف اخفش که قائل است که مبنی بر کسر است.

← ۳- کوفیون قائل اند در حالت نصب و جر می تواند فتحه بگیرد.

← **اولات:** مفرد ندارد و به معنای صاحب است.

← **ملحقات:** رفع به ضمه و نصب و جر به کسره.

← **اعراب:** با حذف تنوین منصوب به کسره می شود.

← اسم غیر منصرف معرب می شود یعنی در حالت رفع مضموم و نصب و جر مفتوح می شود.

و جر بالفتحه مالا ینصرف ما لم یضف اویک بعد "ال" ردف

تعریف: اسمی است که رفع آن به ضمه و نصب و جر آن به فتحه است.

← اضافه شود.

← بعد از ال تعریف واقع نشود.

← شرط: بعد از ال موصول واقع شود.

← بعد از ال زائده واقع شود.

← بعد از ام قرار نگیرد.

← در صورتی که یکی از شرایط را نداشت:

اسم غیر منصرف

۱- غیر منصرف می ماند، خواه اسباب زائل شده باشد خواه نشده باشد (نظر مصنف)

۲- منصرف می ماند؛ خواه اسباب زائل شده باشد خواه نشده باشد.

۳- اگر با وسیله فقدان یکی از شروط یکی از اسباب زائل شد منصرف می گردد و اگر زائل نشد غیر منصرف باقی می ماند.

واجعل لنحو یفعلان النونا رفعا و تدعین و تسالونا

← جمع مذکر غائب: یفعلون

← جمع مذکر مخاطب: تفعلون

← تثنیہ مذکر غائب: یفعلان

← اقسام ← تثنیہ مونث مخاطب: تفعلان

← تثنیہ مذکر مخاطب: تفعلان

← تثنیہ مونث مخاطب: تفعلان

← مفرد مونث مخاطب: تفعلین

افعال خمسہ ← در این افعال وجود نون علامت رفع و حذف آن علامت نصب و جزم است (لن تفعلوا، لم تفعلوا).

← ادغام نون رفع در نون وقایہ: تامرونی

← فک ادغام: تامرونی

هرگاه نون وقایہ به

نون رفع متصل شود

← حذف نون رفع و ابقاء نون وقایہ

← حذف نون وقایہ و ابقاء نون رفع: صحیح نیست.

وسم معتلا من الاسماء ما كالمصطفى و المرتقى مكارما

← **صرفی:** کلمه ای که در حروف اصلی اش یکی از حروف عله (واو، الف، یاء) را داشته باشد.

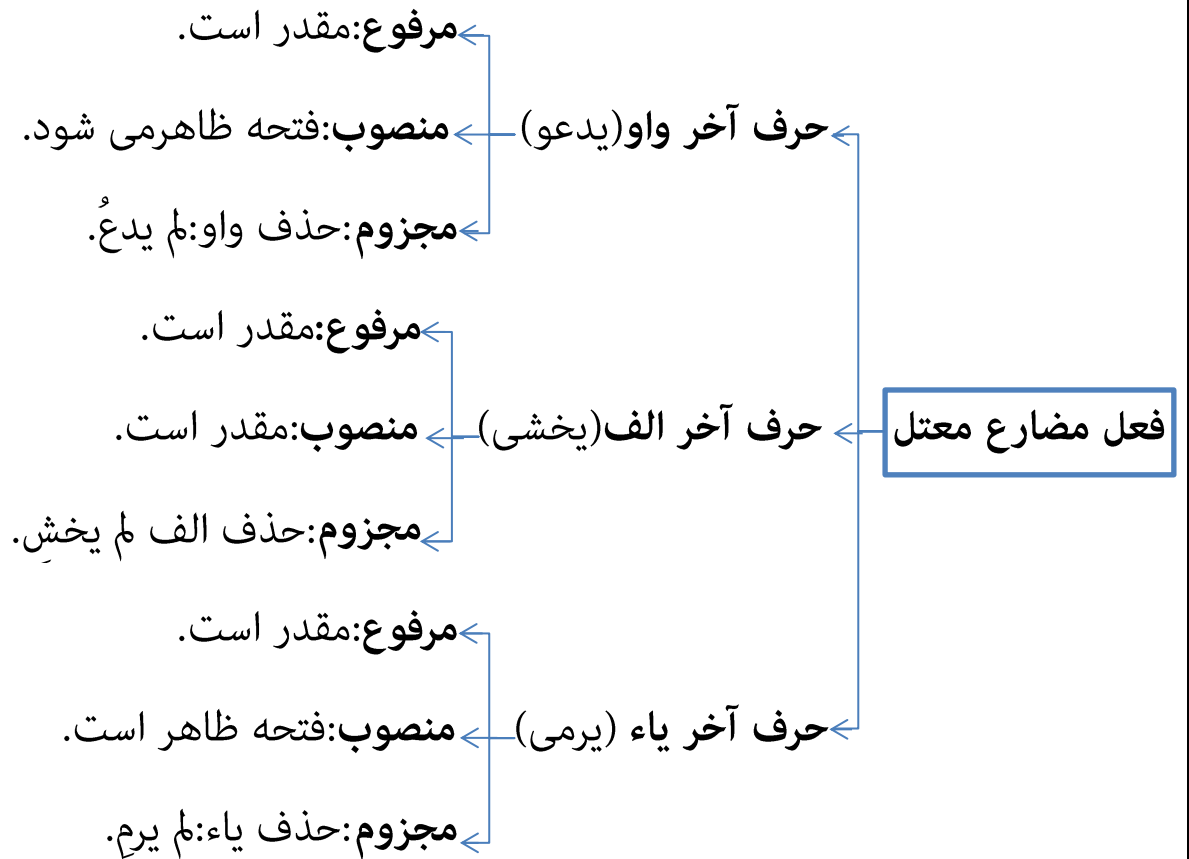
← حرف آخرش الف است (موسی) مقصور: جمیع اعراب آن مقدر است.

← **نحوی:** حرف آخرش یاء است (القاضی) منقوص: اعراب آن در حالت رفع و جر مقدر و در حالت نصب ظاهر می شود.

← **نکته:** در میان اسماء معرب اسمی که آخرش واو ماقبل مضموم باشد دیده نشده مگر اسماسته در حالت رفع (ابوطالب)

معتل

و ایّ فعل آخر منه الف او واو او یاء، فمعتلا عرف



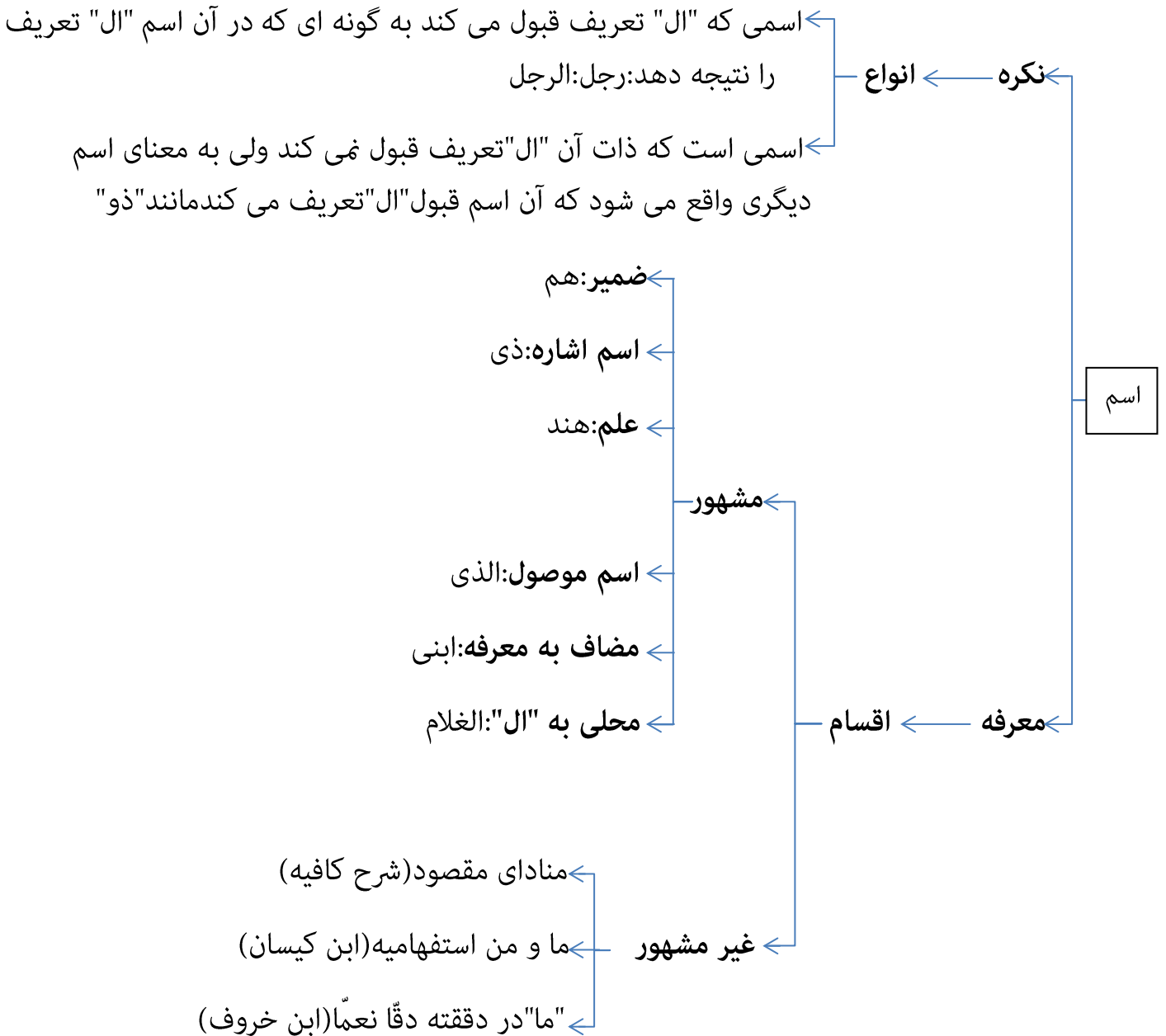
باب سوم

معرفہ و نکرہ

ضمیر

- ۲۱- نکرہ و معرفہ..... ۲۷
- ۲۲- ضمیر (تعریف و اقسام)..... ۲۸
- ۲۳- ضمائر متصلہ..... ۲۹
- ۲۴- احکام استتار ضمیر..... ۳۰
- ۲۵- ضمائر منفصلہ..... ۳۱
- ۲۶- احکام ضمیر متصل..... ۳۲
- ۲۷- احکام جمع شدن ضمائر..... ۳۳
- ۲۸- احکام نون وقایہ..... ۳۴

نکره قابل ال موثرا او واقع موقع ما قد ذکرنا



کانت، وهو سم بالضمیر

فما لذی غیبه او حضور

← تعریف: آنچه برای حاضر و غائب می آید.

← اشکالات تعریف: ۱- شما گفتید آنچه از معارف برای حضور وضع شده ضمیر است، با اینکه اسم اشاره هم برای حضور آورده می شود!!

جواب: مشار الیه در اسم اشاره باید حاضر باشد تا بتوان به آن اشاره کرد ولی این دلیل نمی شود که اسم اشاره برای حضور وضع شده باشد خلاصه دلالت ضمیر حاضر بر حضور تضمینی و دلالت اسم اشاره بر حضور التزامی است.

۲- شما گفتید آنچه از معارف برای غائب است ضمیر است با اینکه اسم ظاهر هم برای غائب استعمال می شود مثل "زید یقول" در حالی که زید غائب است!!
جواب: اسم ظاهر اعم از حاضر و غائب است.

ضمیر ← اقسام

← متکلم: انا

← مخاطب: انت

← قسم اول

← مرجع آن مقدم شده لفظاً: زید جار

← مرجع آن مقدم شده معنی: اعدلو هو اقرب للتقوی

← مرجع آن مقدم شده حکماً: قل هو الله احد

← غائب: هو

← آنکه مستقل نیست در تلفظ و صلاحیت برای مبتدا شدن ندارد.

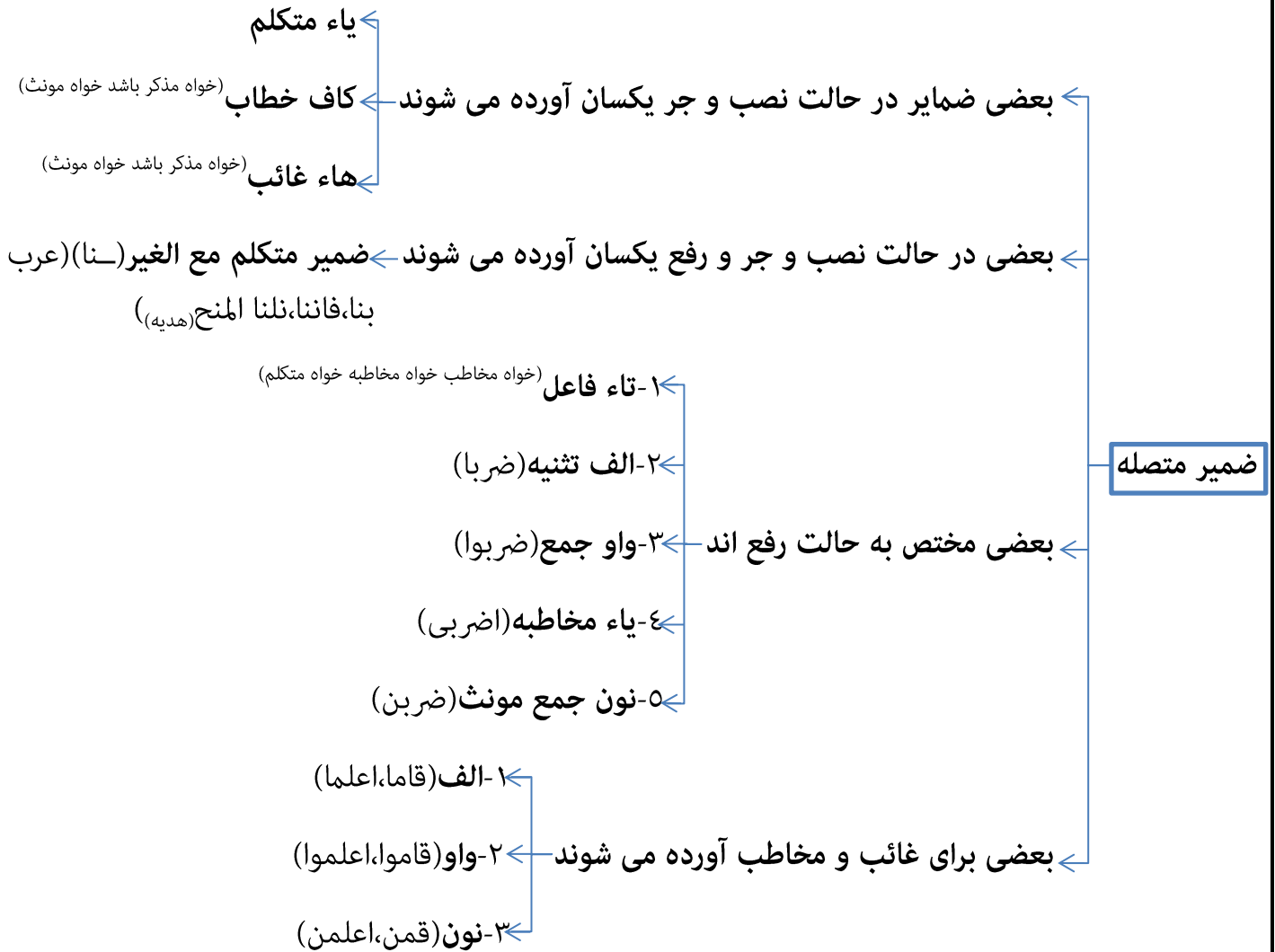
← متصل

← آنکه بعد از الا در حالت اختیار نیاید.

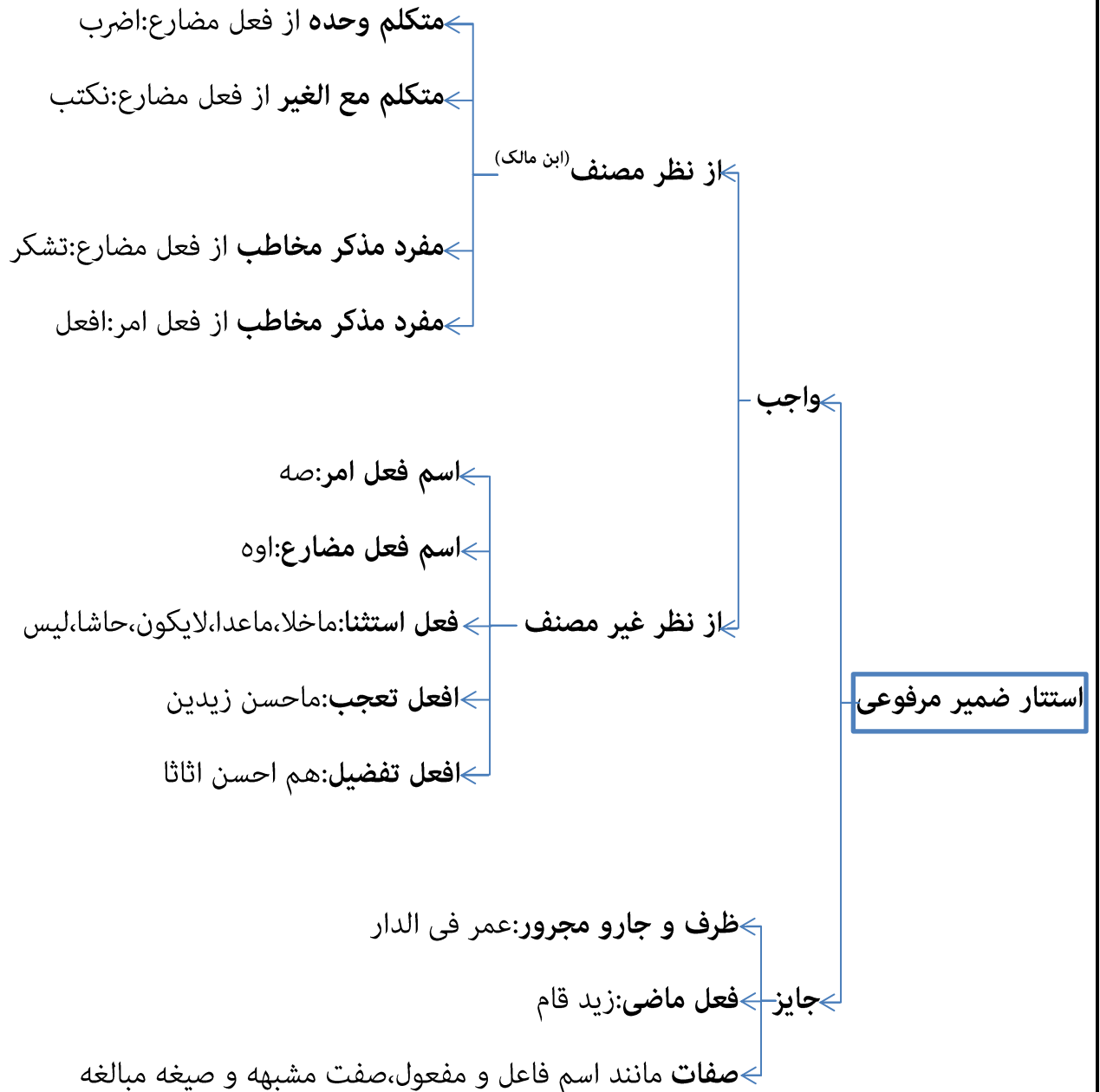
← قسم دوم

← منفصل

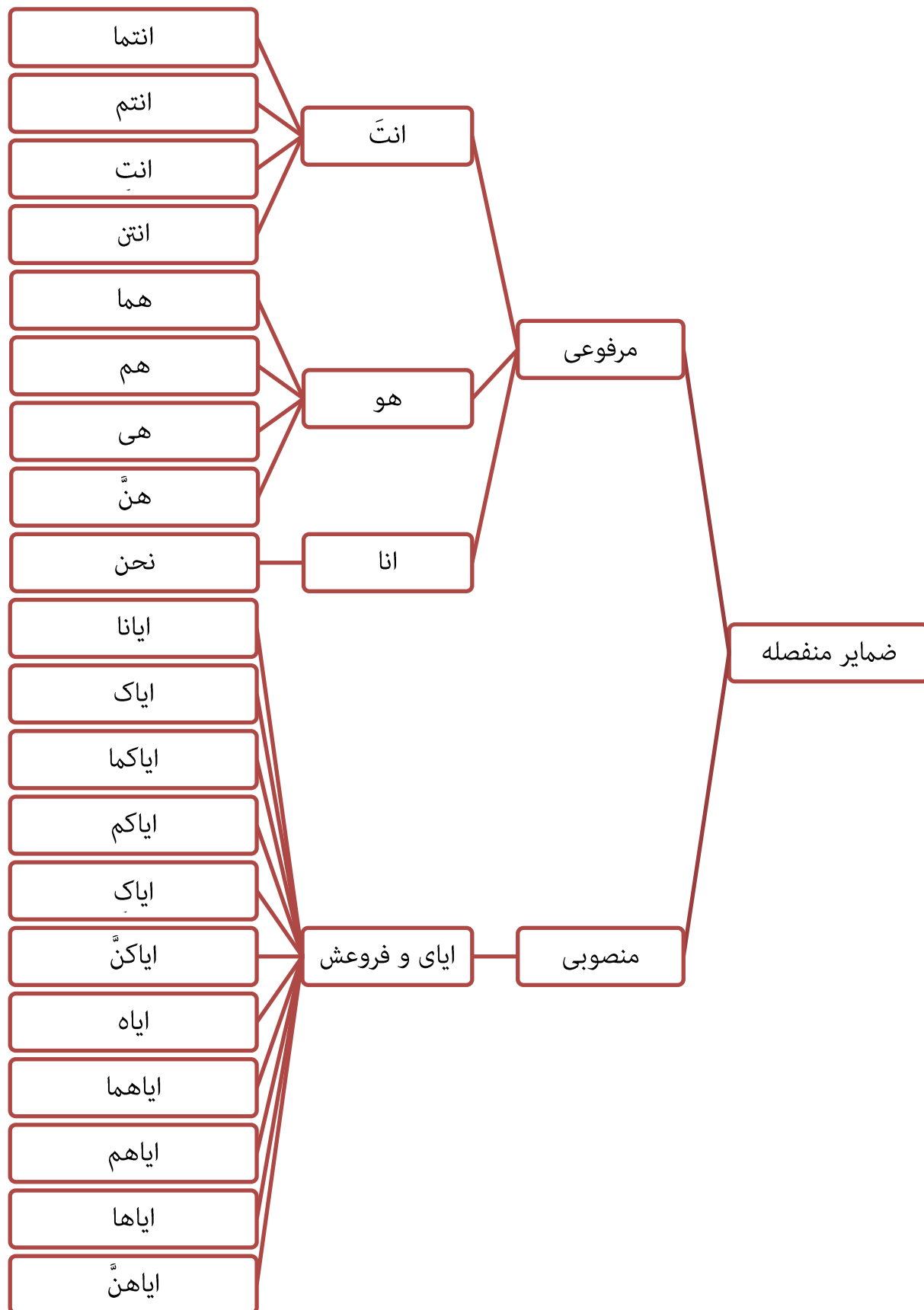
| | |
|----------------------------|---------------------------|
| ولفظ ما جر کلفظ ما نصب | |
| کاعرف بنا فاننا نلنا المنح | للرفع و النصب و جر نا صلح |



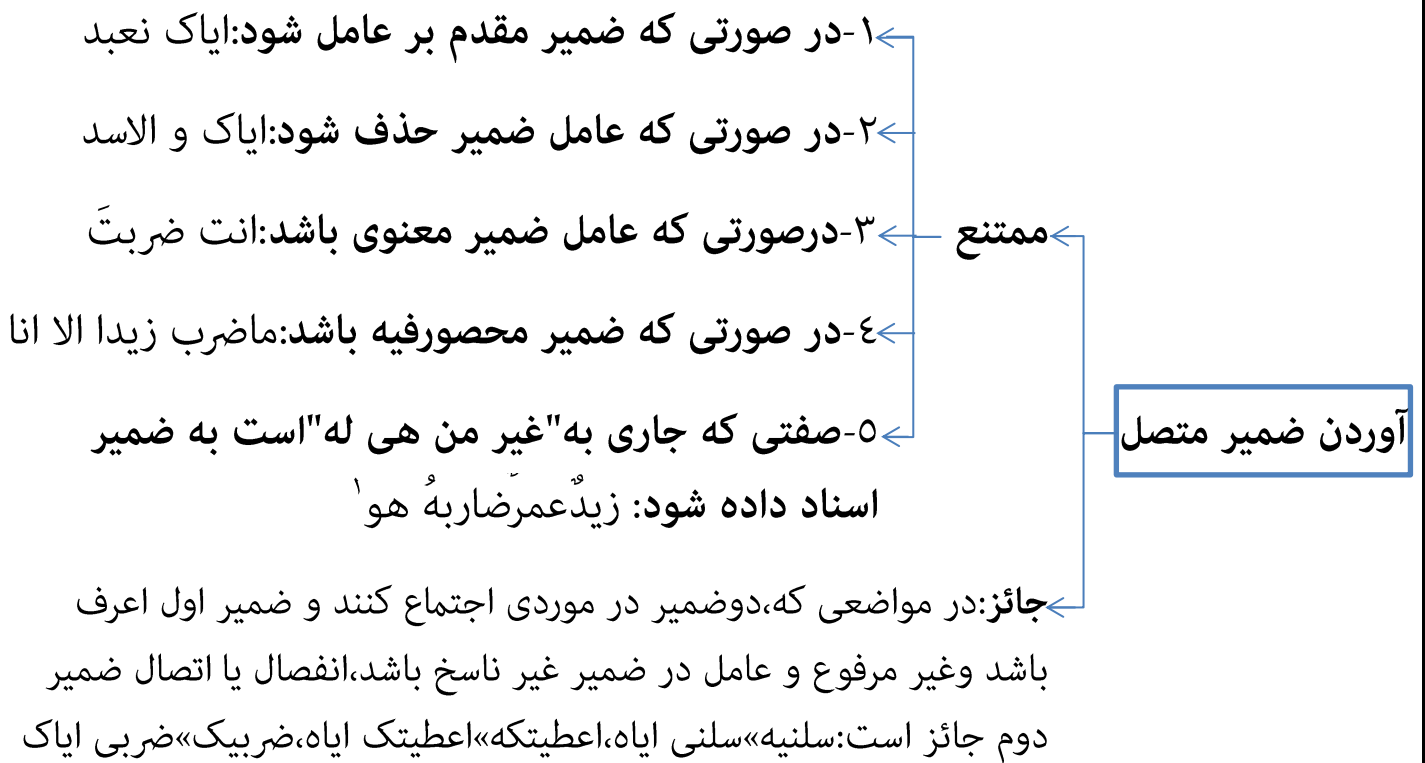
ومن ضمیر الرفع ما یستتر کافعل اوافق نغبتب اذ تشکر



و ذو ارتفاع و انفصال: انا ، هو و انت و الفروع لا تشبیه



و فی اختیار لایجیء منفصل اذا تاتی ان یجیء المتصل



۱- صفات دو گونه اند: ۱- جاری به من هی له همانند: زید عمر ضاربه؛ هو درون "ضاربه" به عمر بر میگردد که قبل از آن واقع شده است، در این مثال صفات جاری بر من هی له می باشد و معنای آن به این صورت است: عمر زننده زید است.

۲- جاری به غیر من هی له همانند: زید عمر ضاربه هو، به طور معمول در این مثال هو که ضمیر در ضاربه بوده است و حال از آن بیرون کشیده شده باید به عمر باز گردد و له ضاربه به زید- که معنای آن (عمر زننده زید است) گردد؛ ولی مقصود متکلم این نیست بلکه مقصود آنست که هو به زید برگشته و له به عمر بازگردد (و معنا به این صورت شود: زید زننده عمر است) و این موضوع را از آنجا متوجه می شویم که متکلم خلاف قاعده هو را در ضاربه بیرون کشیده است پس عمل خلاف قاعده دیگری - یعنی بودن صفت برای غیر من هی له- از او بر می آید.

| | |
|-----------------------------|----------------------|
| اشبهه فی کنته خلف انتمی | |
| اختار، غیری اختار الانفصالا | کذاک خلتنیه و اتصالا |

اصل در ضمیر اتصال است.

مصنف

کلام پیامبر "ان یکنه فلن تسلط علیه..."

جمهور

انفصال: ضمیر در اصل خبر مبتدا بوده و عامل خبر معنوی است و در صورت معنوی بودن عامل انفصال ضمیر واجب است: کان زید قائما و کنت اباه

ضمیر دوم خبر یا مفعول برای یکی از افعال قلوب باشد

متصل ← قانون: تقدیم اعراف به غیر اعراف است

تقدیم اعراف به غیر اعراف موجب اشتباه نیست؛ هرکدام مقدم شود درست است: الدرهم اعطیته ایاک.

منفصل

تقدیم اعراف به غیر اعراف موجب اشتباه است، تقدیم غیر اعراف غلط است: زید اعطیتک ایاه و گفته شود زید اعطیته ایاک

ضمایر در رتبه مختلف اند

در صورت جمع ضمیر غائب متکلم و مخاطب

ضمایر در رتبه مساوی اند؛ واجب است انفصال ضمیر دوم زیرا اگر هر دو متصل باشند ترجیح بلا مراجع پیش میآید ولی اگر دومی منفصل باشد تقدیم اول موجب ترجیح بلا مراجع نیست زیرا اول متصل است و قانون ضمیر متصل اتصال به عامل است.

نکته: اگر دو ضمیر غائب باشد اتصال دوم جایز است در صورتی که بین دو ضمیر فرق باشد از حیث افراد و تثنیه و جمع: انا لهما

وقبل یا النفس مع الفعل التزم نون وقایه، ولیسی قد نظم
ولیتنی فشا و لیتی ندرا و مع لعل اعکس و کن مخیرا

← بافعال ← واجب است: در تمامی افعال (گاهی لیس در شعر بدون نون وقایه می آید). زیرا عدم الحاق نون موجب اشتباه بین افعال و اسماء مضاف به یاء و اشتباه بین افعال امر صیغه ۷ و ۱۰ میگردد و همچنین التباس جر گرفتن افعال را محتمل می آید.

← الحاق نون وقایه شایع است: لیت: لیتنی: شباهت او به فعل از بقیه حروف بیشتر است بدلیل عملکرد او با مای کافه.

← باحروف مشبه بالفعل ← الحاق نون وقایه نادر است: لعل: از فعل دور است و شباهت به حروف جر دارد.

استعمال
نون وقایه

← الحاق نون وقایه مساوی است: إنَّ، أَنْ، كَأَنَّ، لَكِنَّ

← از بین حروف جر؛ "من" و "عن" به آنها نون وقایه متصل می گردد، بدلیل بقاء آخر آن بر سکون زیرا در صورت عدم الحاق باید ماقبل یاء به مناسبت یاء مکسور شود (مَنْ، عَنِّي) ولی غیر از این دو حرف از حروف جاره نون وقایه به آن متصل نمی شود.

← از بین ظروف ← لدن: الحاق نون در آن کثیر است و شش نفر از قراء سبعة با نون خوانده اند: قد جعلت من لدنی عذرا.

← قدنی، قطنی: الحاق نون در آن کثیر است، و گاهی اوقات حذف هم دیده شده.

← فتح قاف و سکون طاء: قَطْ

← فتح قاف و کسر طاء: قَطِ

لغات قط ← فتح قاف و کسر طاء با قاف: قَطِي

← فتح قاف و سکون طاء با نون وقایه و مکرر: قَطْنِي، قَطِنِي

← فتح قاف و تشدید طاء با تکرار: قَطَّ، قَطَّ

باب چهارم

علم

- ۲۹- علم (تعریف و اقسام) ۳۶
- ۳۰- احکام علم (۱) ۳۷
- ۳۱- احکام علم (۲) ۳۸
- ۳۲- تقسیم بندی های دیگر علم ۳۹

علمه: کجعفر و خرنقا

اسم یَعینُ المسمی مطلقا

← اسمی است که مطلقا مسمی را معین می کند.

← اسم: جنس تعریف است.

← قیود تعریف ← یعین المسمی: فصل اول است و نکرات را خارج می کند.

← مطلقا: فصل دوم است و مقیدات را خارج می کند چه مقید لفظی چه مقید معنوی.

← تعریف

← ۱- موصول: جائنی الذی اکر مک؛ تعیین الذی بواسطه صله است که قید لفظی است.

← لفظی: ← ۲- معرف به "ال": الرجل؛ تعیین الرجل بواسطه "ال" است.

← ۳- اسم مضاف به یکی از معارف: غلام زید؛ تعیین غلام بواسطه اضافه شدن است.

← مقید

علم

← ۱- اسم اشاره: تعیین ذات در اسم اشاره به سبب محسوس و مشاهد بودن مشار الیه است.

← معنوی:

← ۲- ضمیر: تکلم، خطاب و غیبت.

← اسم: آنچه که نه کنیه است و نه لقب.

← کنیه: چیزی که به واسطه "اب" یا "ام" مصدر شده باشد: ابوالحسن، ام کلثوم (برخی قائل به "ابن" و "ابنه" نیز هستند)

← اقسام

← لقب: چیزی است که دلالت بر مدح یا ذم می نماید: امیر المومنین، امام الفاسقین.

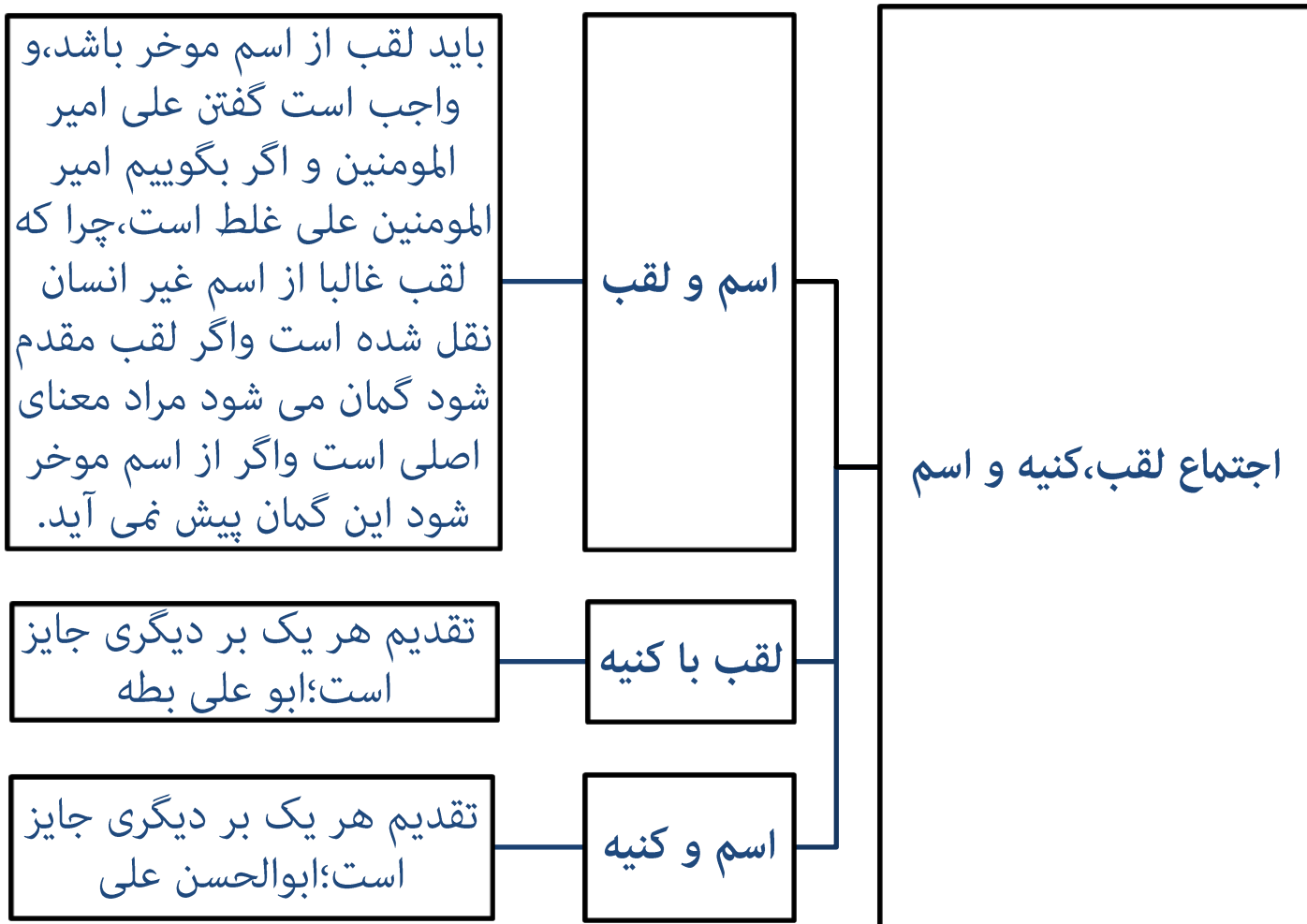
← از حیث لفظ: کنیه چیزی است که مصدر باشد به سبب یکی از چهار لفظ مذکور و لقب به آنها مصدر نمیشود.

← نکته: فرق بین لقب و کنیه:

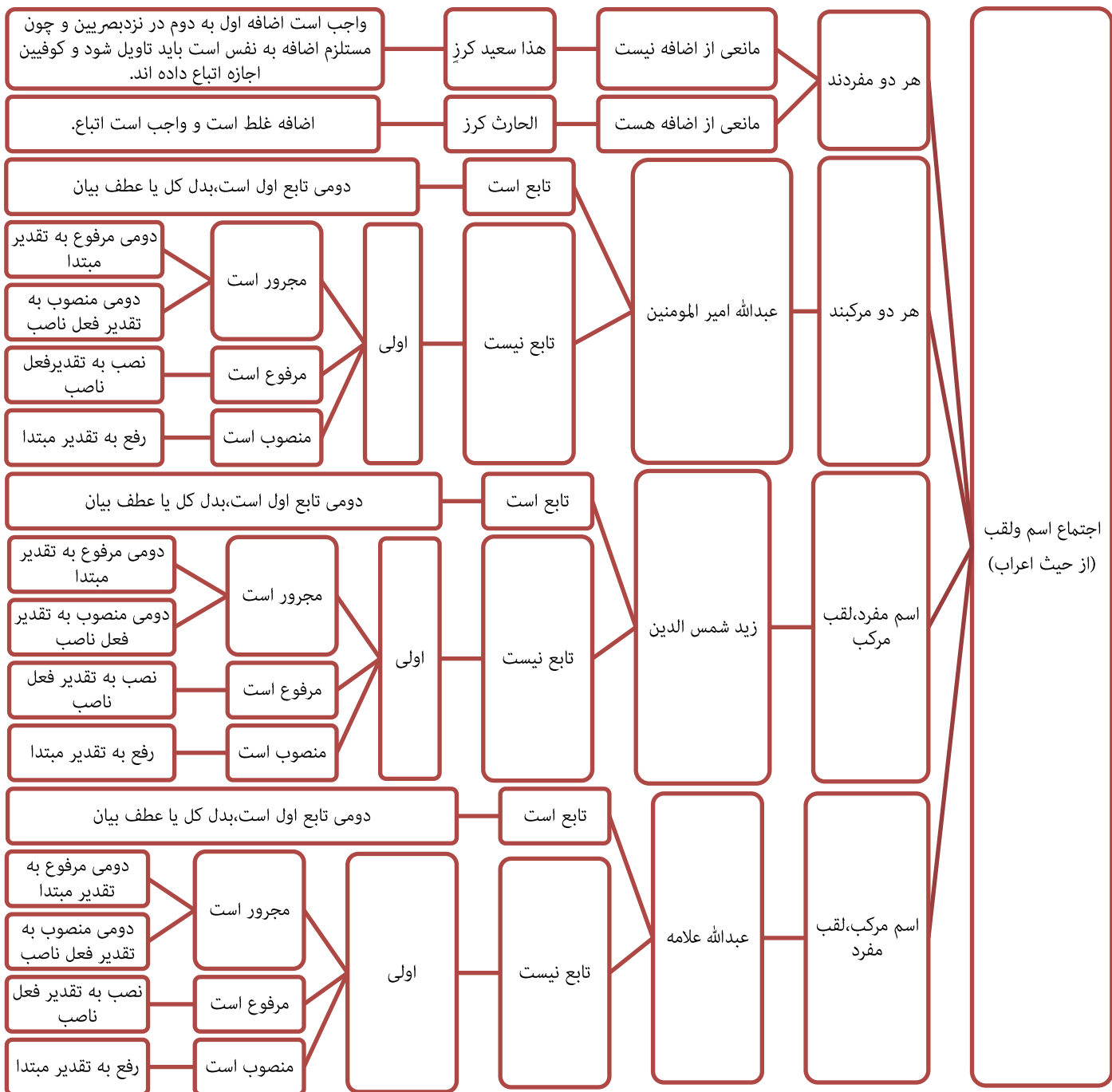
← از حیث معنی: در لقب "ملقب به" به سبب معنای لقب مدح

یا ذم میشود مانند جلال الدین یا امام الفاسقین، اما در

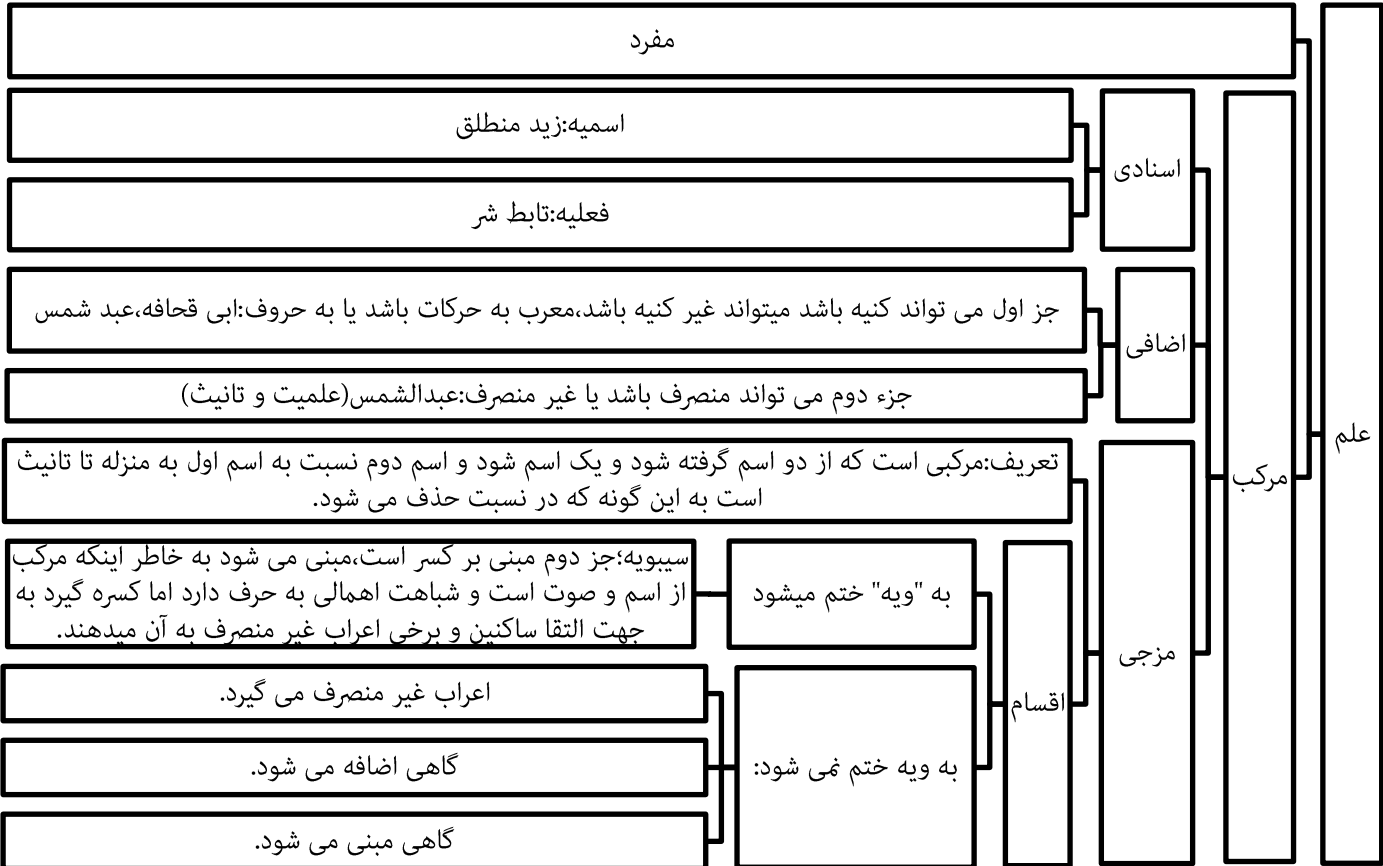
کنیه "مکنی" به سبب لفظ کنیه مدح یا ذم نمیشود بلکه تعظیم به سبب تصریح نمودن اسم است.

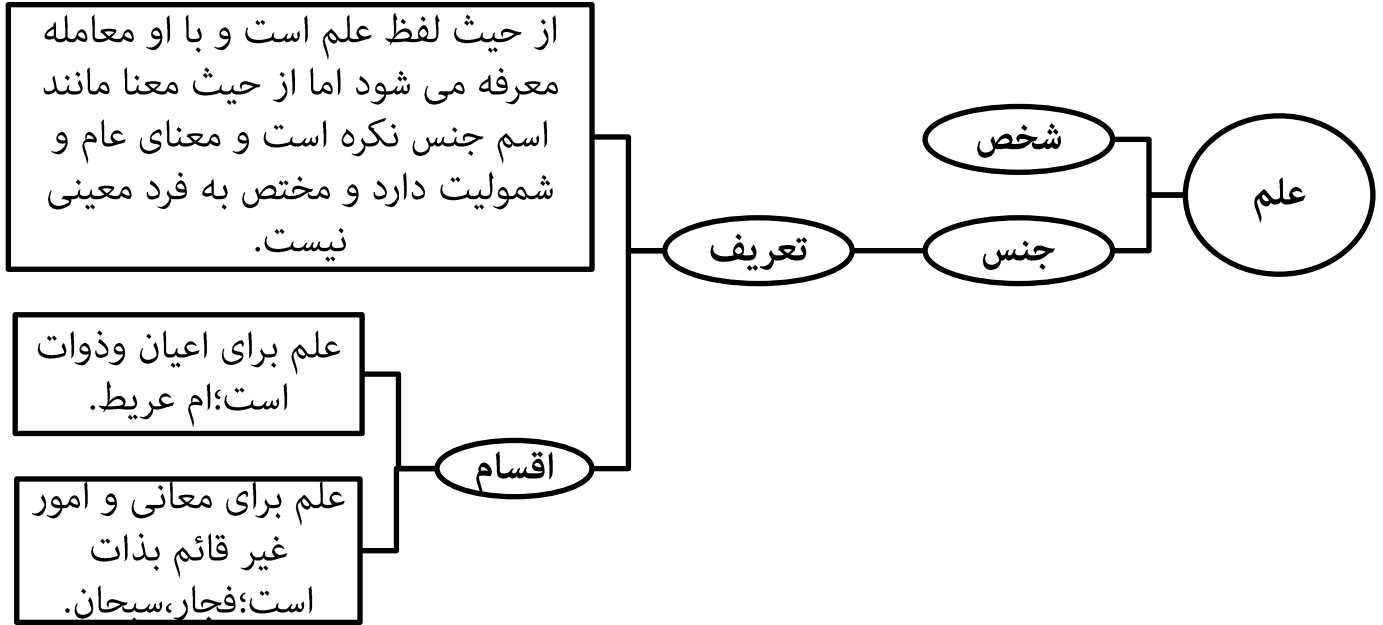


وان یكونا مفردین فاضف حتما، والا اتباع الذی ردف



ومنه منقول: کفضل و اسد و ذوارتجال: کسعاد و ادد



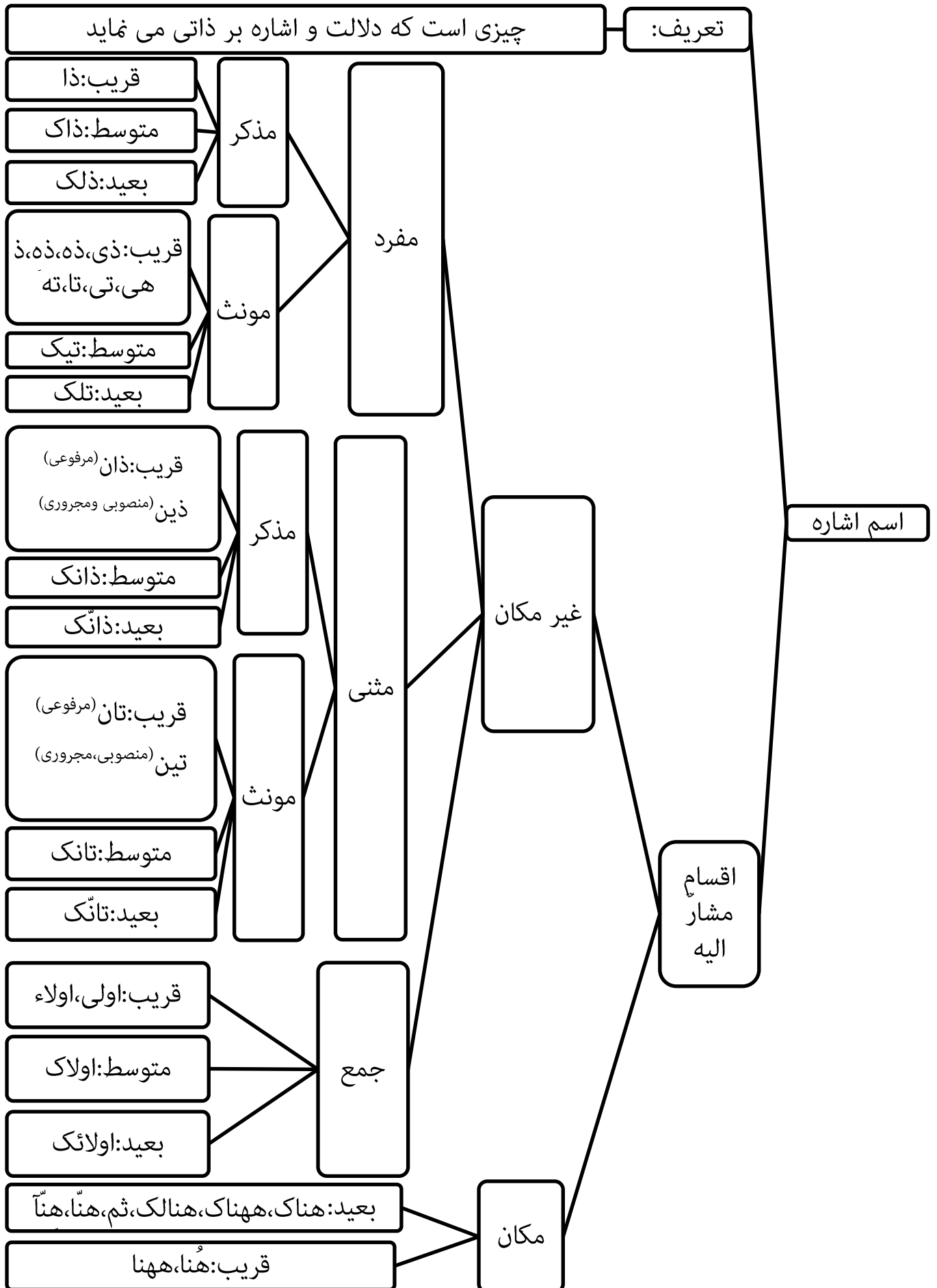


باب پنجم

اسم اشارہ

۳۳- اسم اشارہ..... ۴۲

بدا لمفرد مذكر اشـر بـذی و ذه تی تا علی الانثی اقتصر



باب ششم

اہم موصول

۳۴- انواع موصول..... ۴۴

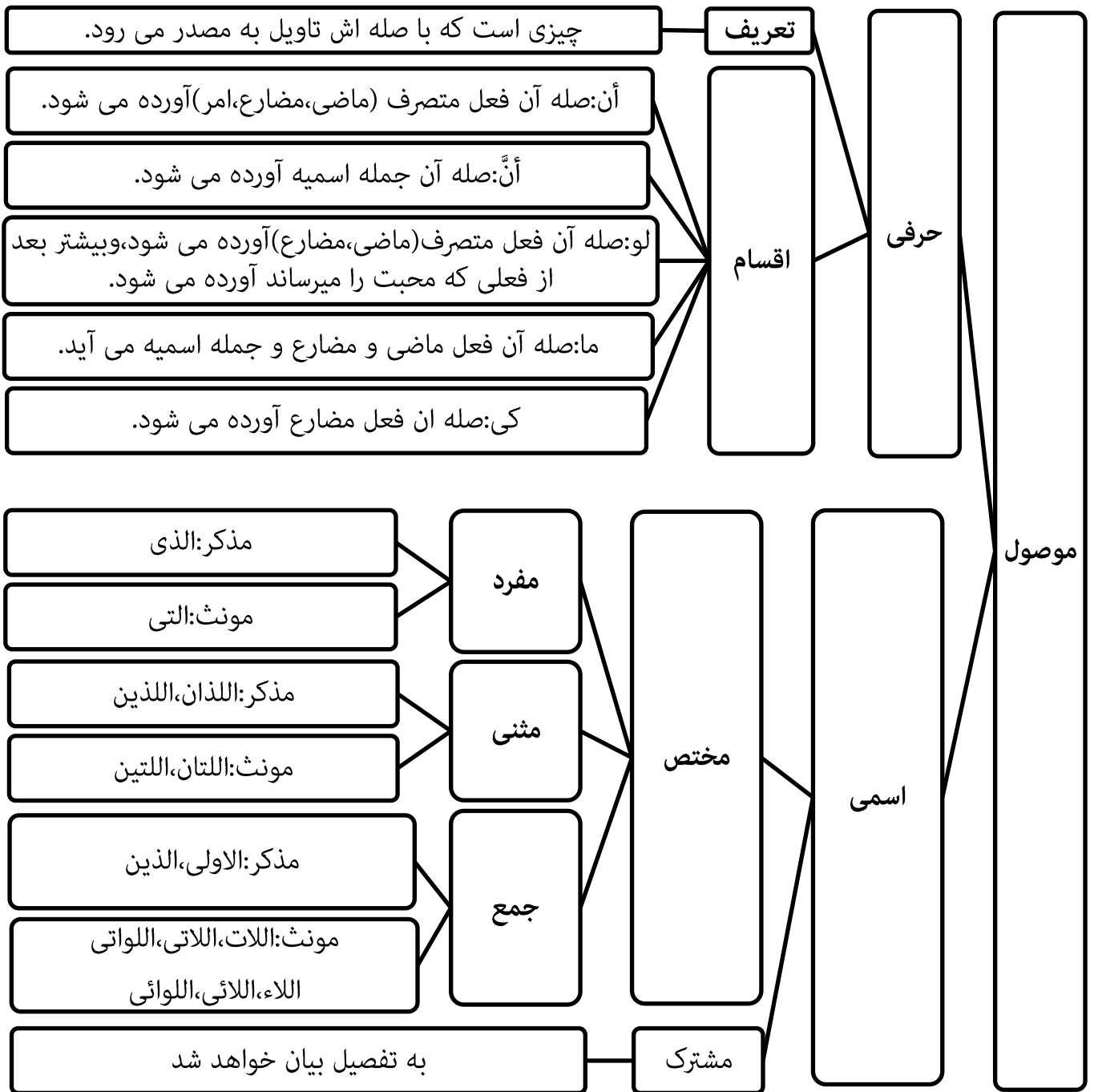
۳۵- موصولات مشترک..... ۴۵

۳۶- اقوال در هذا تحمیلین طلیق..... ۴۶

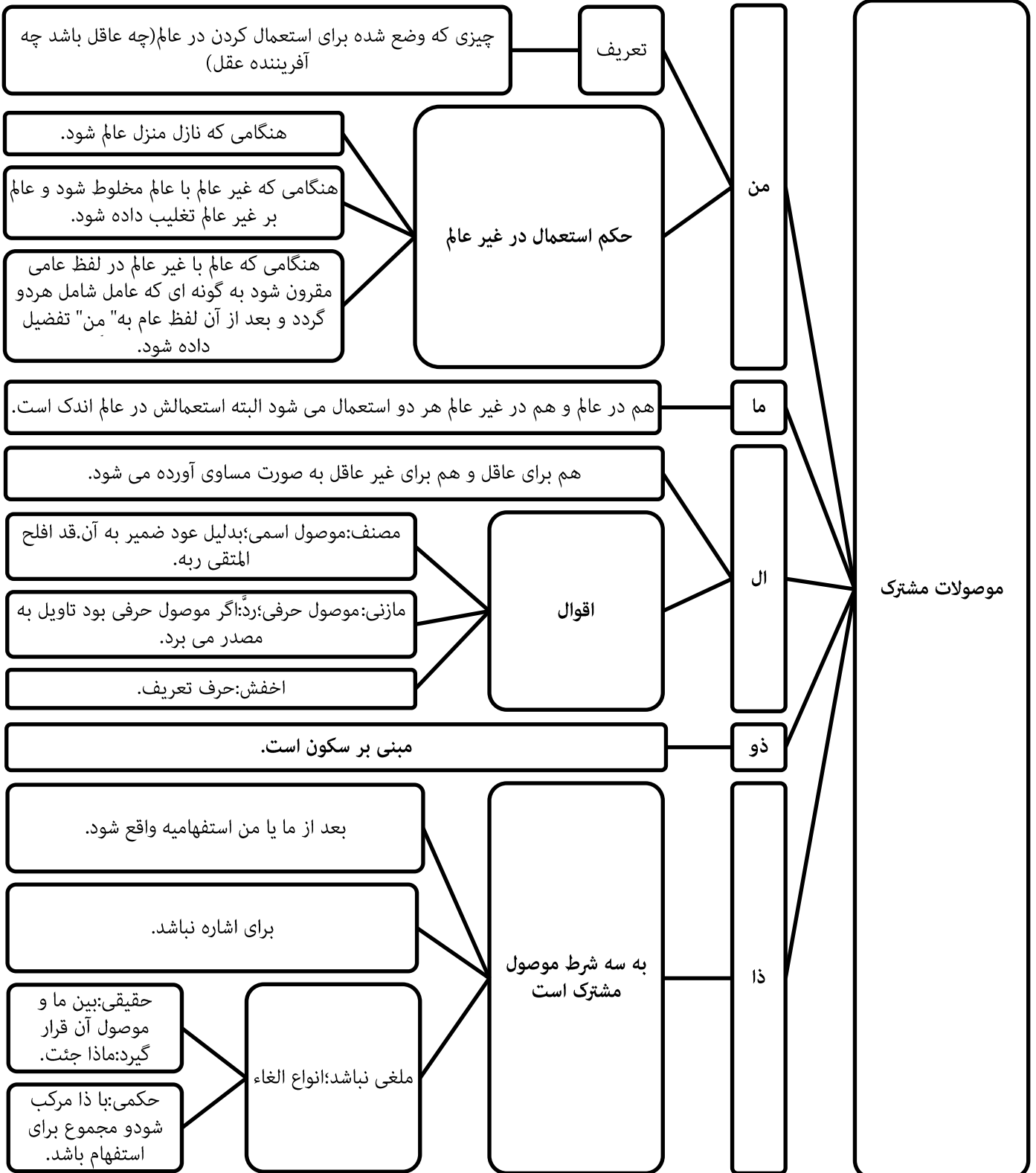
۳۷- جملہ صلہ..... ۴۷

۳۸- اُی..... ۴۸

۳۹- احکام جملہ صلہ..... ۴۹



ومن و ما، و ال تساوی ما ذکر و هکذا "ذو" عند طیبی قد شهر



کوفیین قائلند "ذا" اسم موصول است، بنابراین این شرط نیست قبل از ذا من و ما بیاید.

هذا تحمیلین طلیق

بصریین قائل اند "ذا" اسم اشاره است و تحمیلین حال است.

هذا

شیخ سراج الدین قائل است "ذا" اسم اشاره است و بعد از آن یک الذی محذوف می باشد؛ هذا الذی تحمیلین.

و کلها یلزم بعده صلہ علی ضمیر لائق مشتملہ

تعریف

چیزی است که بعد از اسم موصول قرار می گیرد؛ چه مختص و چه مشترک-و باید داخل ان ضمیر عائدی باشد که مطابق موصول است.

صلہ

صلہ برای ال

صفت صریح: یعنی صفتی که در اصل و حال صفت باشد مانند اسم فاعل و مفعول ولی اگر در اصل صفت باشد و اکنون اسم شده باشد صلہ واقع نمی شود: ابطح.

ظرف: المعه.

جمله اسمیه: من القوم الرسول الله منهم.

جواز در حال اختیار.

جواز در حال اضطرار.

جواز با قلت در شعر و غیر شعر.

فعل مضارع

اقسام

صلہ برای غیر ال

جمله

خبریه باشد.

خالی از معنای تعجب باشد.

غالباً مضمون جمله مقصود باشد

شبه جمله

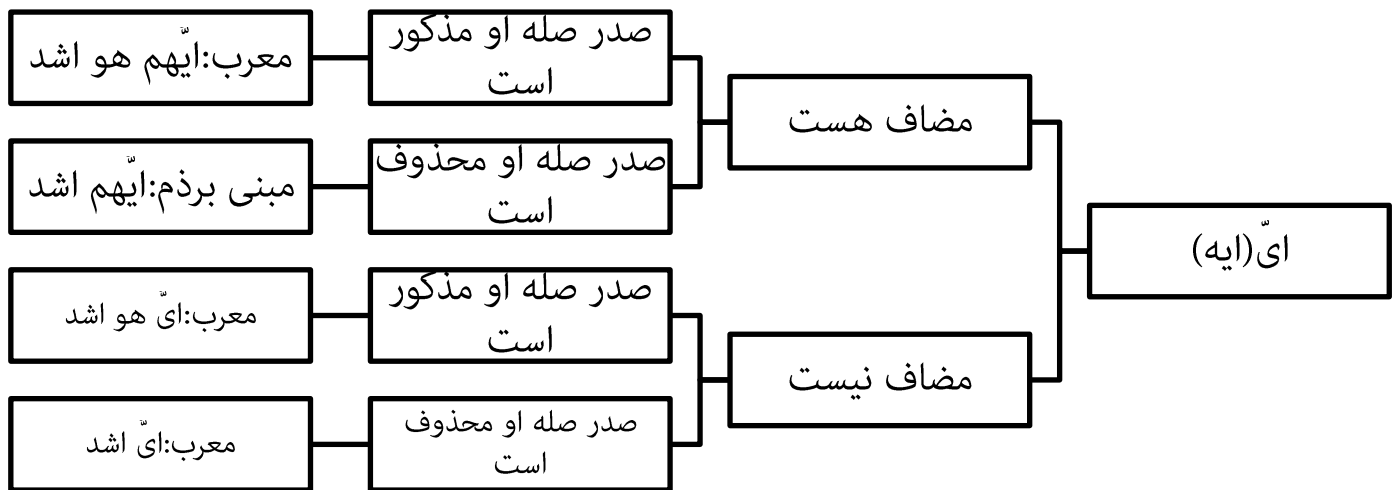
(جارو مجرور و ظرف)

تام باشد؛ یعنی به صرف ذکر هر کدام متعلق فهمیده شود.

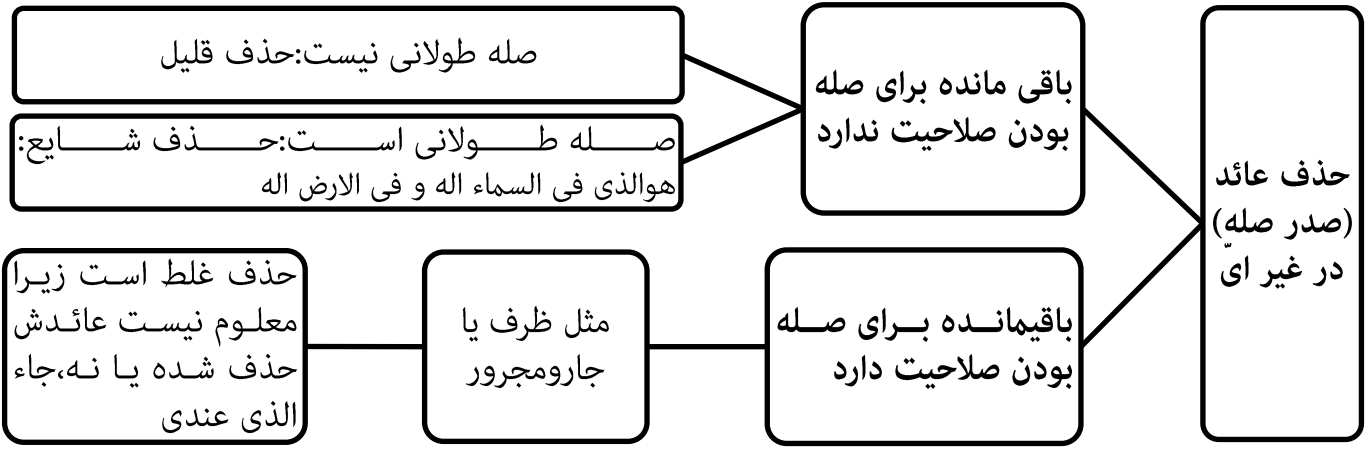
متعلقش فعل باشد.

متعلقش محذوف باشد.

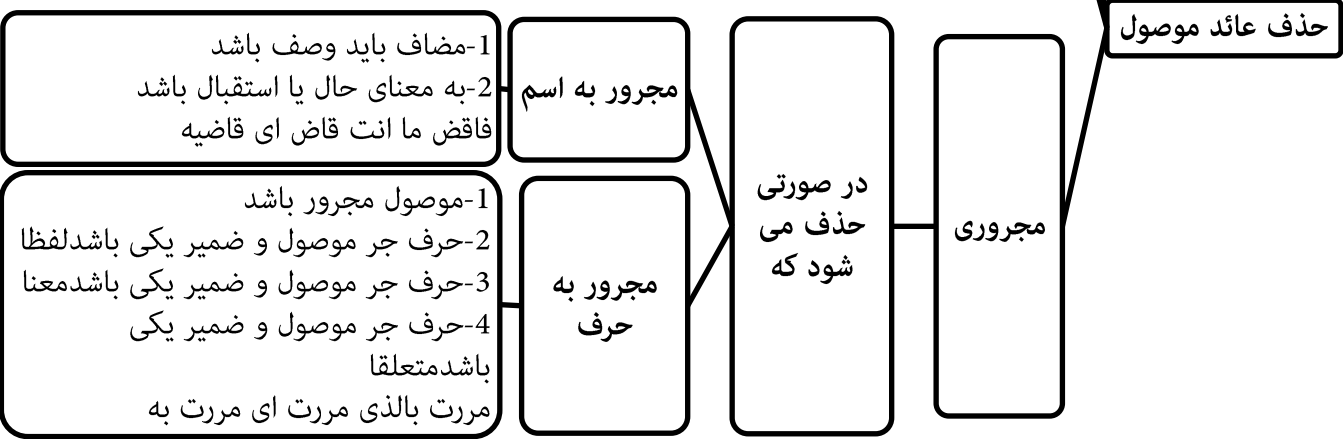
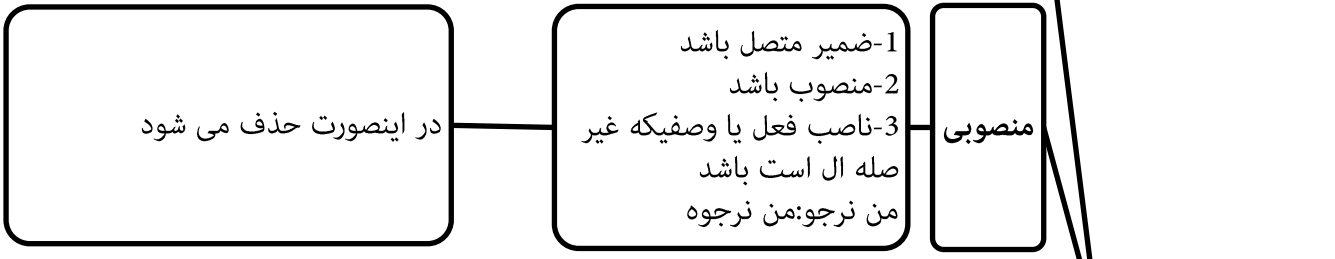
ای کما، واعربت ما لم تذف و صدر وصلها ضمیر ان حذف



ان صلح الباقي لوصول مكمل والحذف عندهم كثير ينجلي



مرفوعى: حذف نمى گردد مگر اينکه ضمير منفصل باشد و صدر صله باشد.



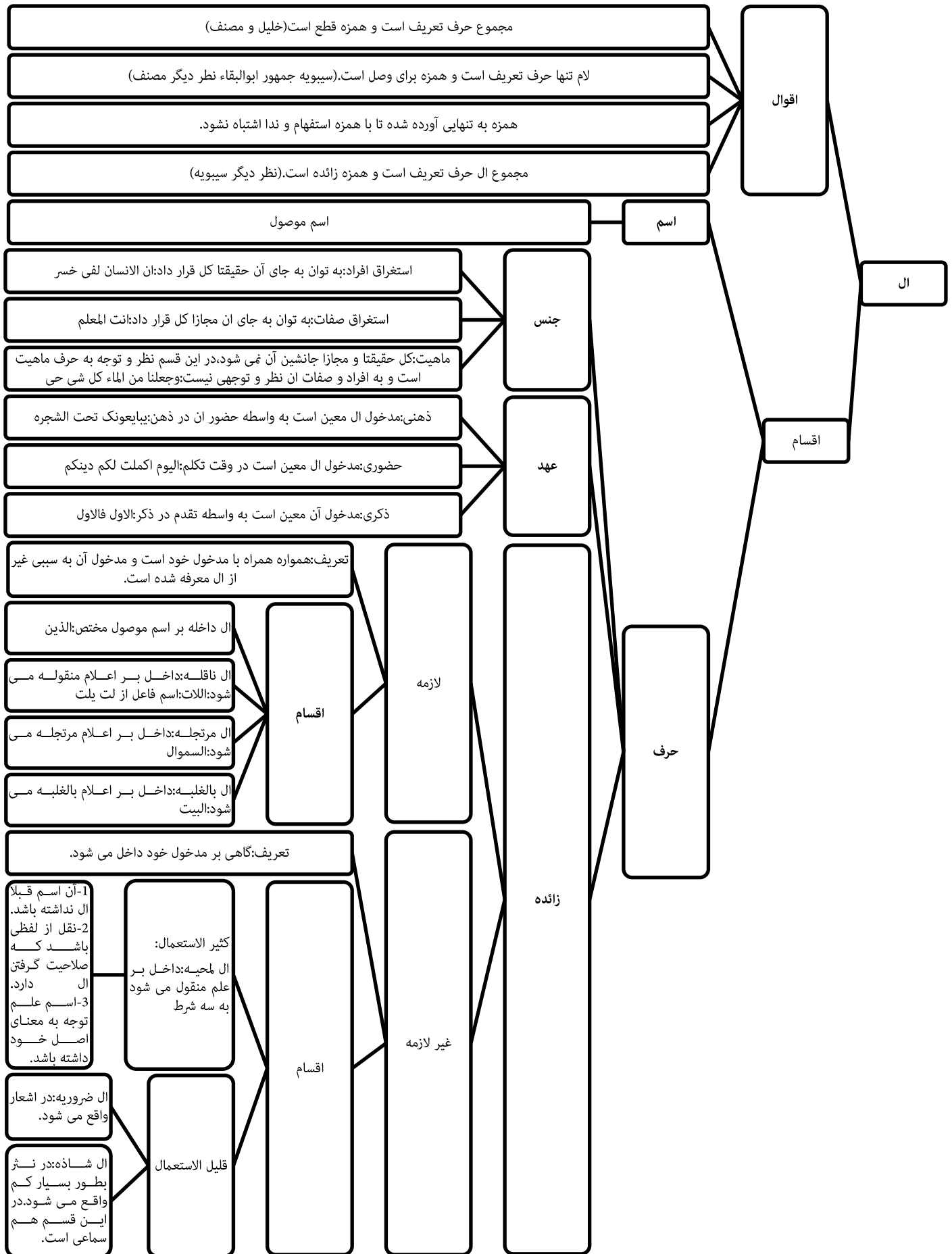
باب ہفتم

معرفہ بہ اادات

تعریف

۴۰-ال، اقوال و اقسام..... ۵۱

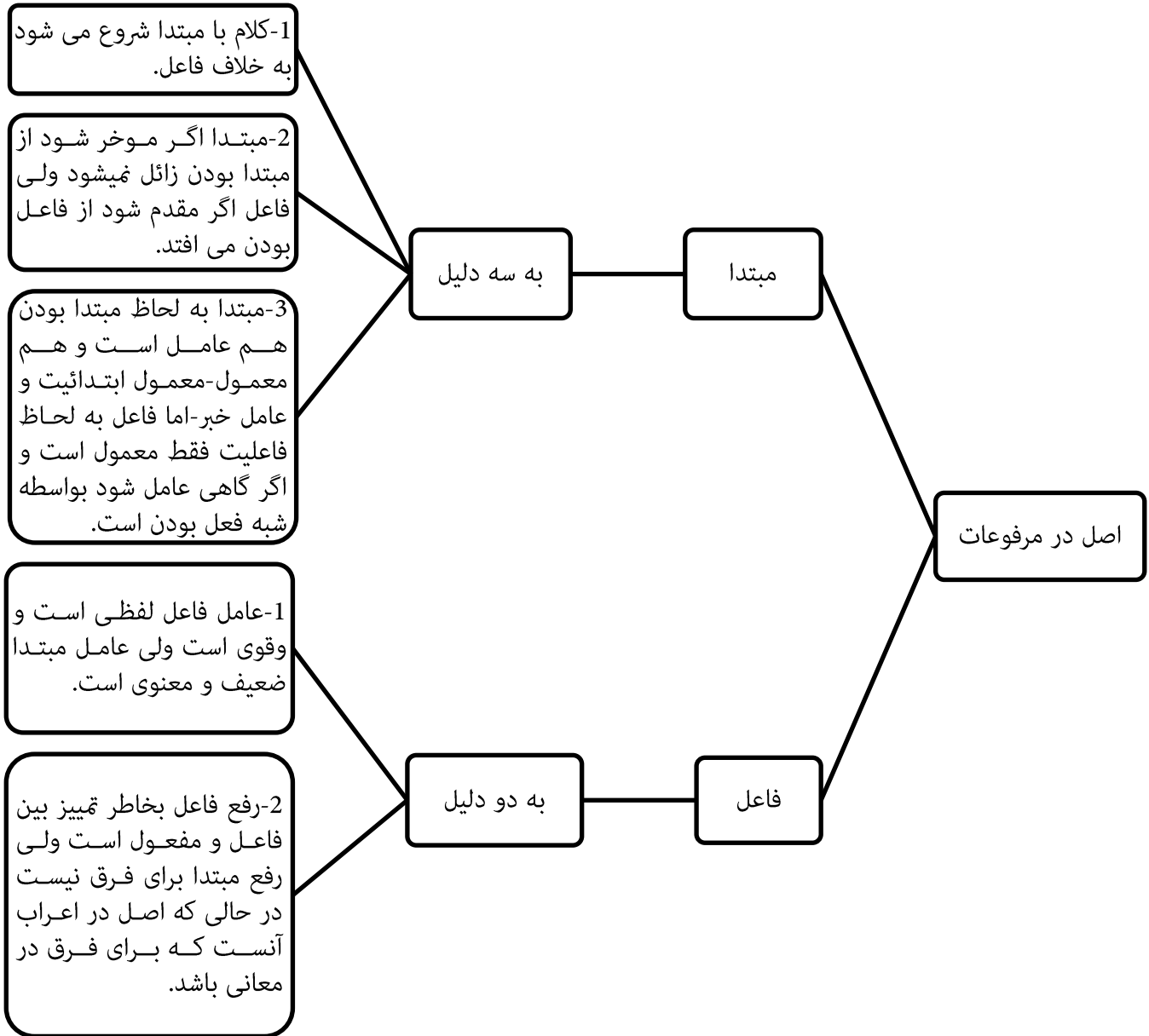
ال حرف تعریف او اللام فقط / فمط عرفت قل فيه النمط

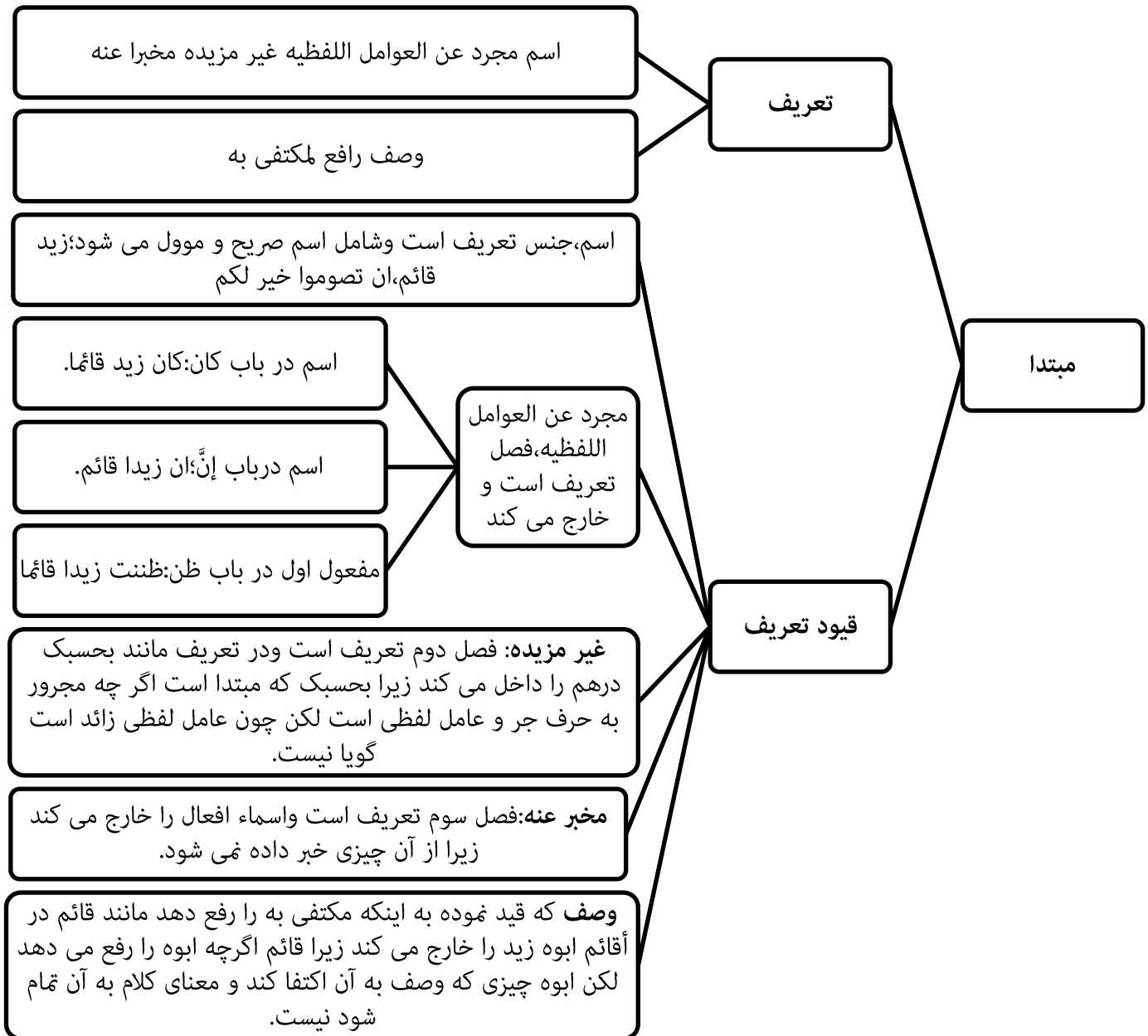


باب هشتم

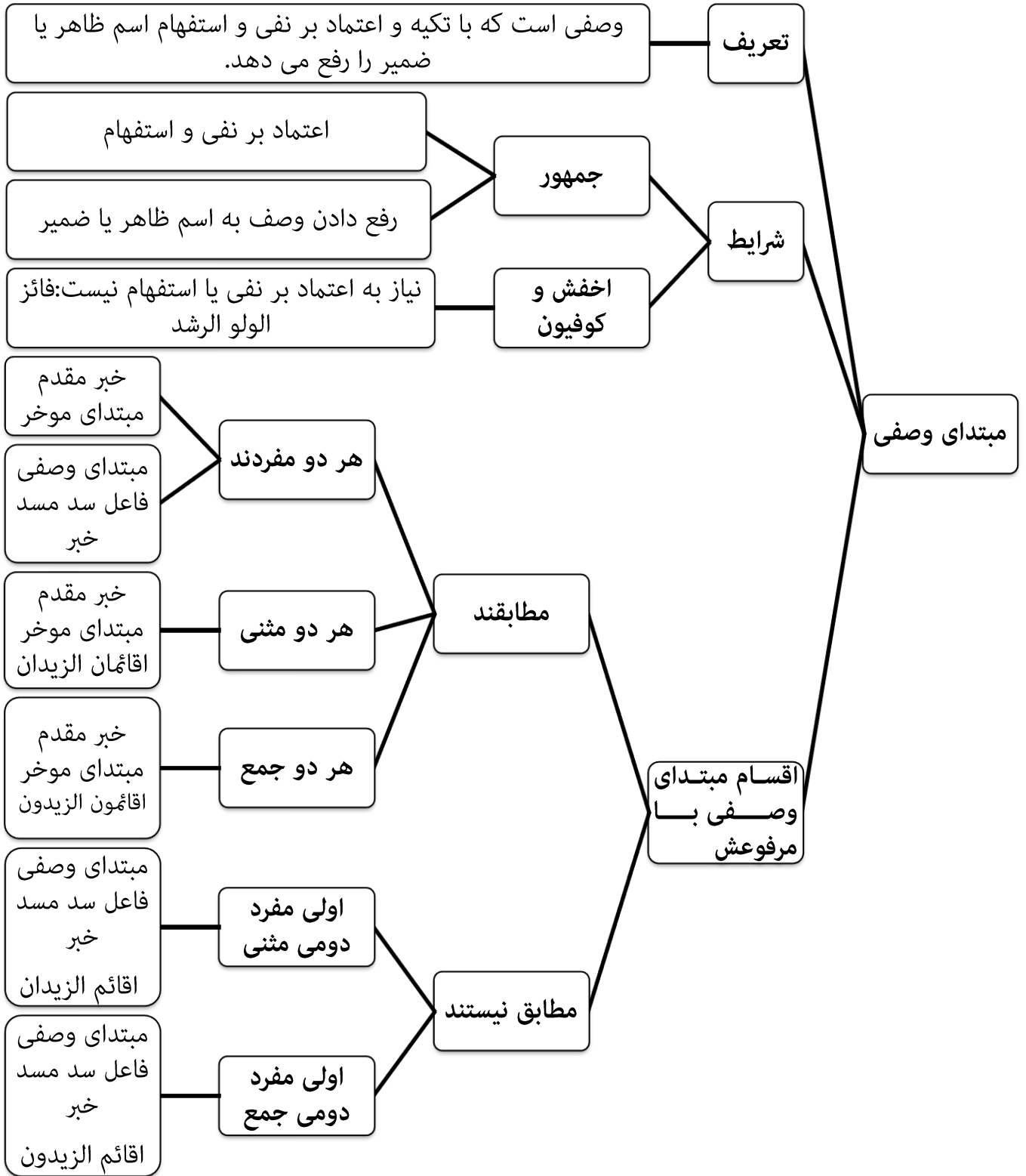
ابتداء

- ۴۱- اصل در مرفوعات..... ۵۳
- ۴۲- مبتدا (اسمی)..... ۵۴
- ۴۳- مبتدای وصفی؛ تعریف و احکام..... ۵۵
- ۴۴- عامل در مبتدا و خبر..... ۵۶
- ۴۵- خبر..... ۵۷
- ۴۶- حالات مبتدا و خبر..... ۵۸
- ۴۷- مسوغات ابتداء به نکره..... ۵۹
- ۴۸- تقدم و تاخر مبتدا و خبر..... ۶۰
- ۴۹- احکام مبتدا و خبر (از نظر حذف و ذکر)..... ۶۱
- ۵۰- احکام مبتدا و خبر (از نظر تعدد)..... ۶۲

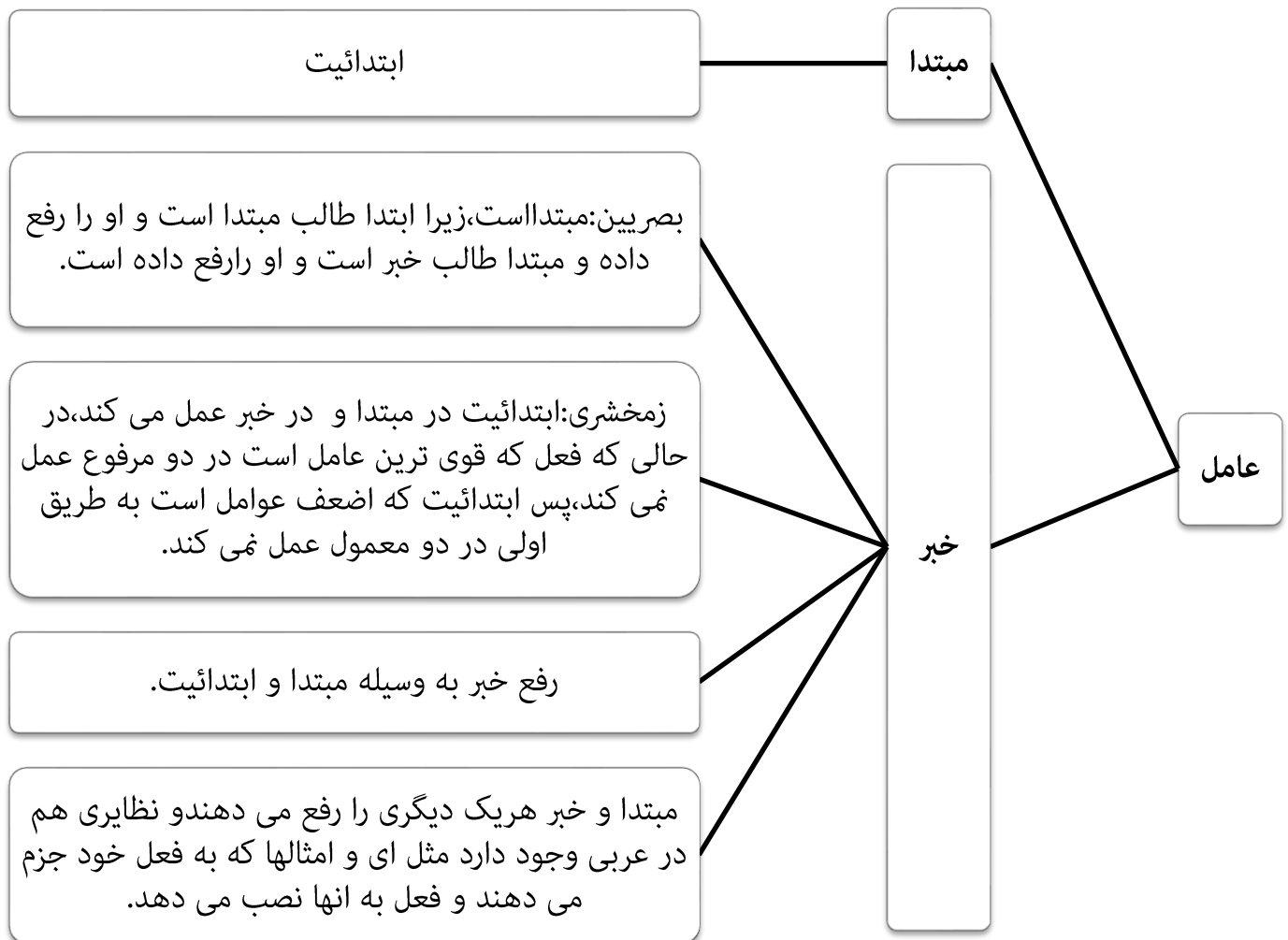




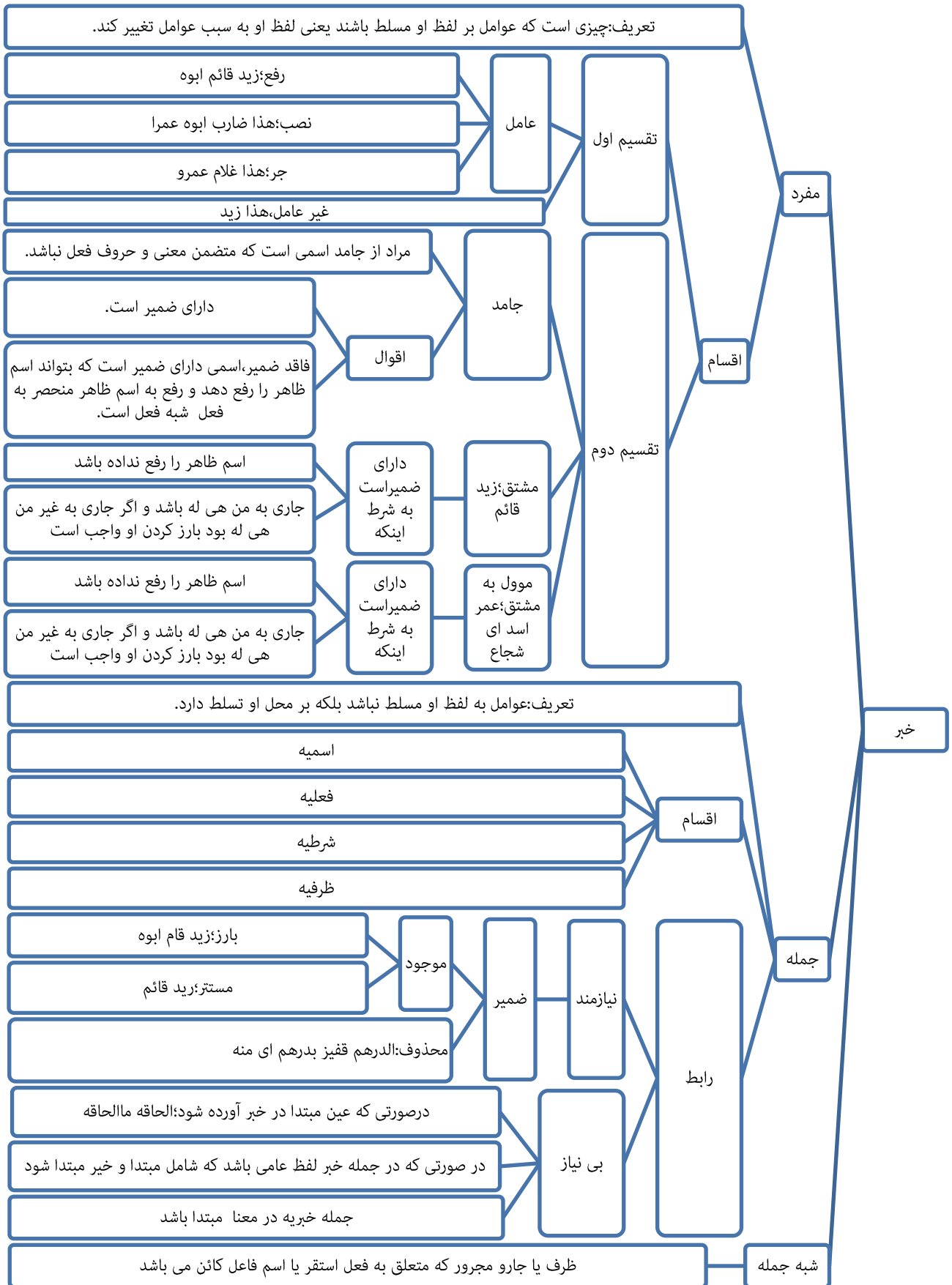
و اول مبتدا و الثانی فاعل اغنی فی "اسار دان"



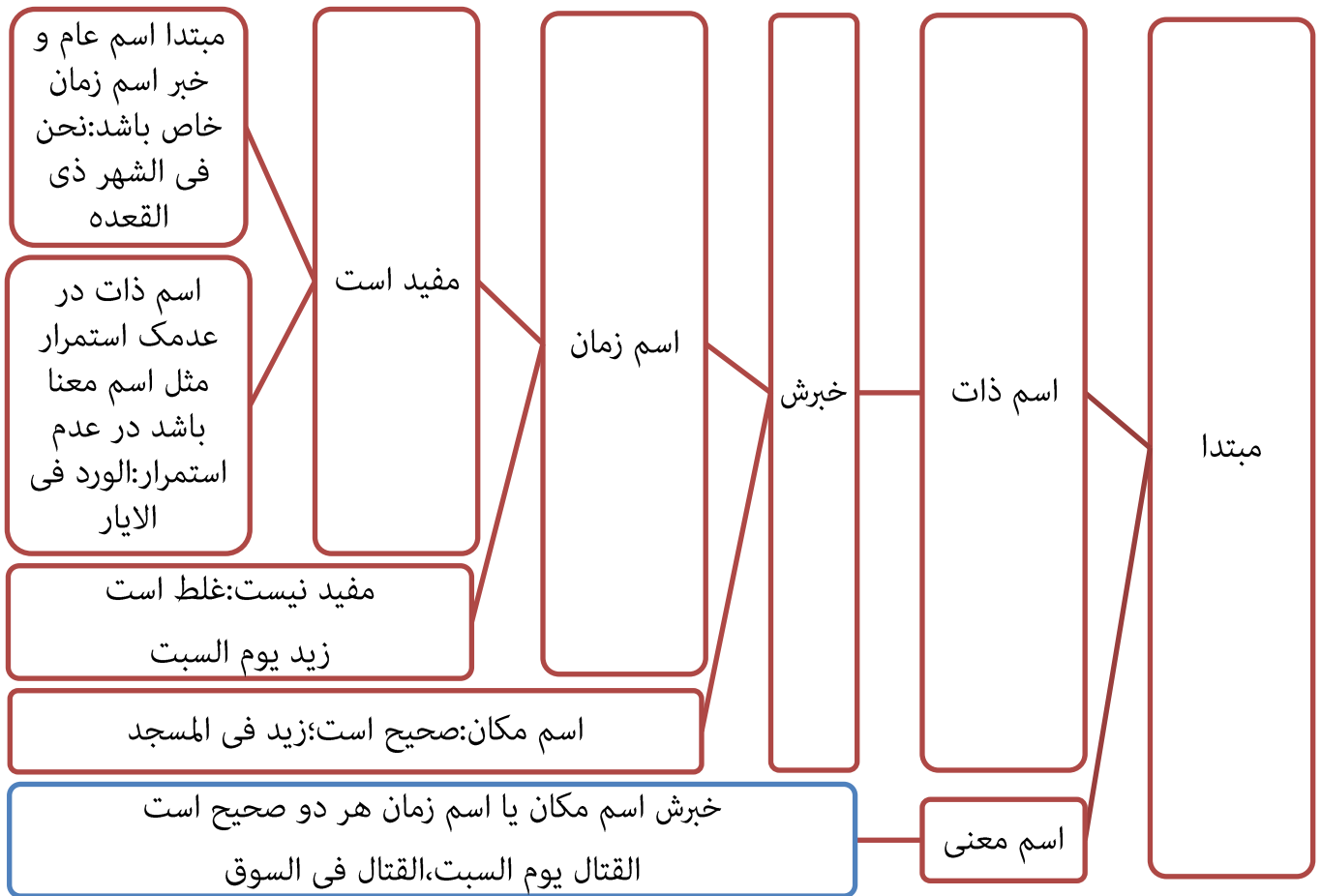
ورفعوا مبتدا بالابتدا کذاک رفع الخبر بالمبتدا



والخبر الجزء المتمم الفائدة
و مفردا یاتی و یاتی جمله
کالله بر و الیادی شاهدہ
حاوی معنی الذی سیقت له



ولا يكون اسم زمان خبرا عن جثه و ان يفد اخبرا



ولا يجوز الابتداء بالنكرة ما لم تفد كعند زيد نمره

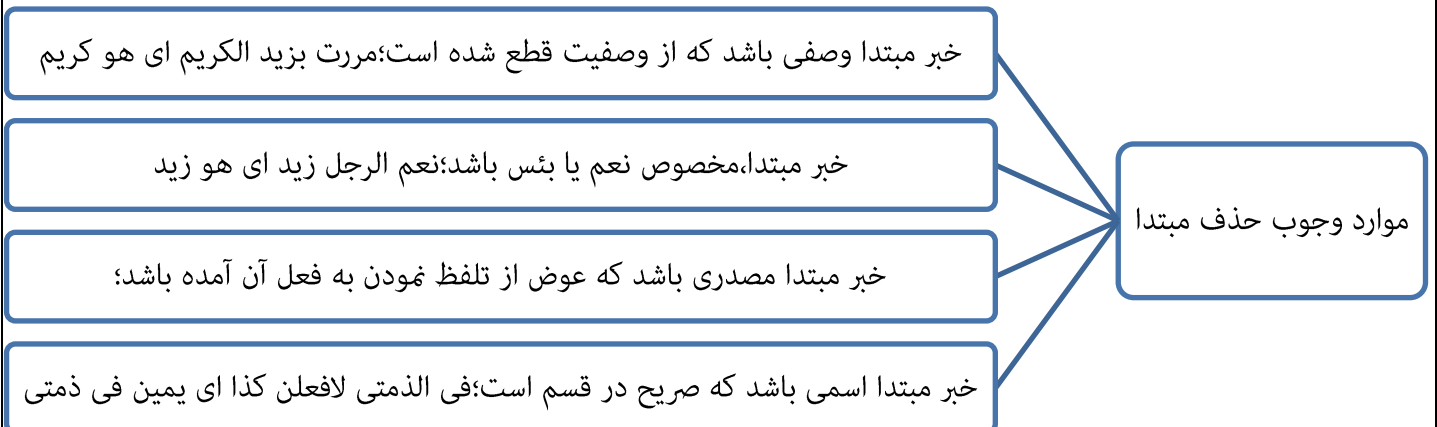
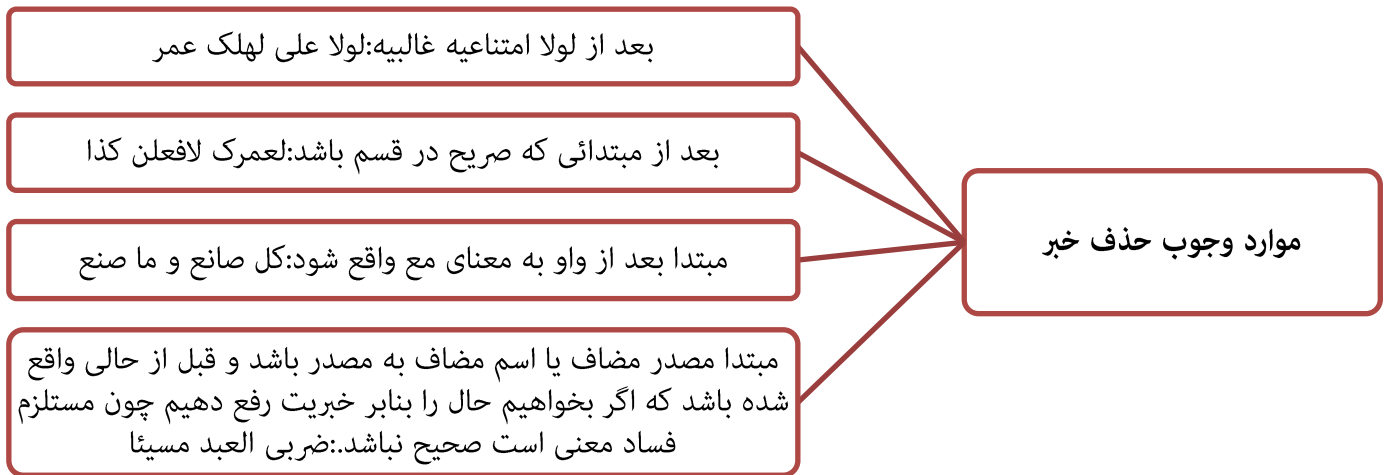
مسوغات ابتداء به نکره

| | |
|----|--|
| ۱ | خبر، ظرف یا جارو مجرور مختص باشد که مقدم شده است. منظور از مختص، معین بودن است و تعیین به این است که ظرف مضاف به معرفه و مجرور معرفه به ال باشد. عند زید نمره، فی الدار زید |
| ۲ | اسم نکره بعد از استفهام قرار گیرد. هل فتی فیکم؟ |
| ۳ | اسم نکره بعد از نفی قرار گیرد. ما خل لنا! |
| ۴ | اسم نکره موصوف باشد. چه وصف مذکور باشد مانند: رجل من الکرام عندنا، چه مقدر مانند: شر اهر ذاناب ای شر عظیم، چه مبتدای نکره خود معنای وصف داشته باشد مانند: رجیل عندنا و چه جانشین از موصوف باشد مانند مومن خیر من الکفار ای رجل مومن. |
| ۵ | نکره عامل در مابعد باشد. رغبه فی الخیر خیر |
| ۶ | نکره به مابعد اضافه شود. عمل بر یزین |
| ۷ | در نکره معنای تعجب باشد. ما احسن زیدا |
| ۸ | در نکره معنای دعا باشد. (چه به خیر و چه به شر) نفرین)) سلام علی ال یاسین، ویل للمطففین |
| ۹ | نکره اسم شرط باشد. من یقم اقم معه |
| ۱۰ | نکره جواب سوال باشد. -من عندک؟- رجل |
| ۱۱ | نکره مفید تعمیم (عمومیت) باشد. کل یموت |
| ۱۲ | نکره بعد از اذا فجائیة باشد. خرجت فاذا اسد فی الباب |
| ۱۳ | نکره بعد از واو حالیه باشد. جاء و نجم اضاء |

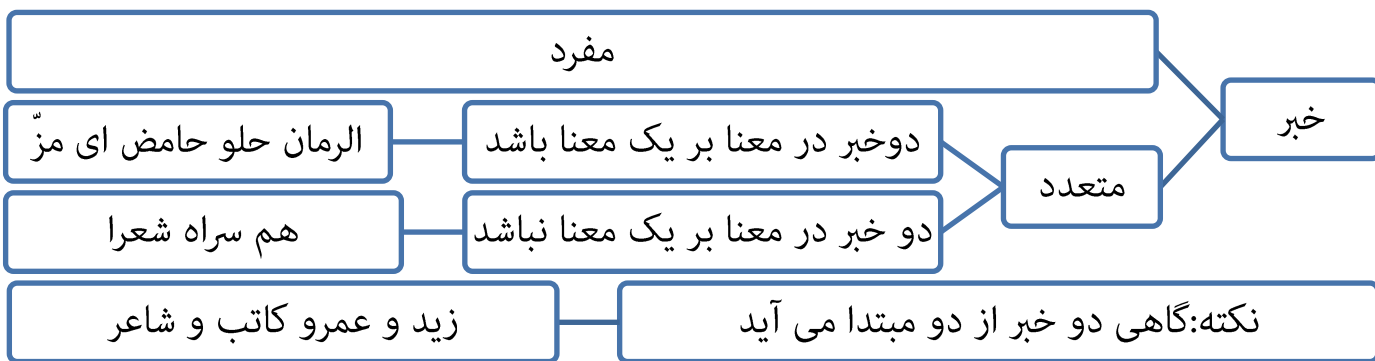
والاصل في الاخبار ان توخرا و جوزوا التقديم اذ لا ضررا

| مواضع امتناع تقديم خبر | | احكام تقدم و تاخر مبتدا و خبر |
|------------------------|--|-------------------------------|
| ۱ | هنگامی که مبتدا و خبر از لحاظ تعریف و تنکیر، مساوی باشد؛ در این مورد مبتدا مقدم و خبر موخر می شود تا اشتباه پیش نیاید: زید صدیقک، البته در صورتی که قرینه باشد تقدیم خبر جایز است: بنونا بنو ابنا، افضل منک افضل منی | |
| ۲ | خبر فعلی باشد که ضمیر مستتری را که به مبتدا بر می گردد رفع داده باشد؛ خبر فعلی باشد که ضمیر مستتری را که به مبتدا بر می گردد رفع داده باشد؛ در این صورت اگر خبر مقدم شود، مبتدا با فاعل اشتباه می شود: زید قام، اما اگر ضمیر ظاهر را رفع داده بود تقدیم خبر جایز است: قاما الزیدان | |
| ۳ | خبر، به واسطه نفی و الا یا آنها، محصور فیه باشد. ما زید الا شاعر، انها زید شاعر | |
| ۴ | خبر به مبتدائی که بر سر آن لام ابتدا آمده اسناد داده شود. لزیذ قائم | |
| ۵ | خبر، به مبتدائی اسناد داده شود که لازم الصدر بنفسه وبالاصاله: من لی منجدا بالغلبه و بالعرض: فتی من وافد است. | |
| مواضع وجوب تقديم خبر | | |
| ۱ | در جایی که مبتدا نکره باشد و خبر ظرف یا جارو مجرور باشد: عندی درهم، لی وطر | |
| ۲ | در جایی که مبتدا نکره و خبر جمله باشد: قصدک غلامه رجل | |
| ۳ | وقتی ضمیری از مبتدا به خبر (یا یکی از متعلقاتش) ارجاع داده شود: فی الدار صاحبها | |
| ۴ | در جایی که خبر صدارت طلب باشد: این زید؟ | |
| ۵ | وقتی مبتدا محصور فیه باشد: ما شاعر الا زید | |

و حذف ما يعلم جازي کما تقول زيد بعد من عندکما



واخبروا باثنين او باكثر
عن واحد كهم سراه شعرا



باب نہم

کان و اخواتھا

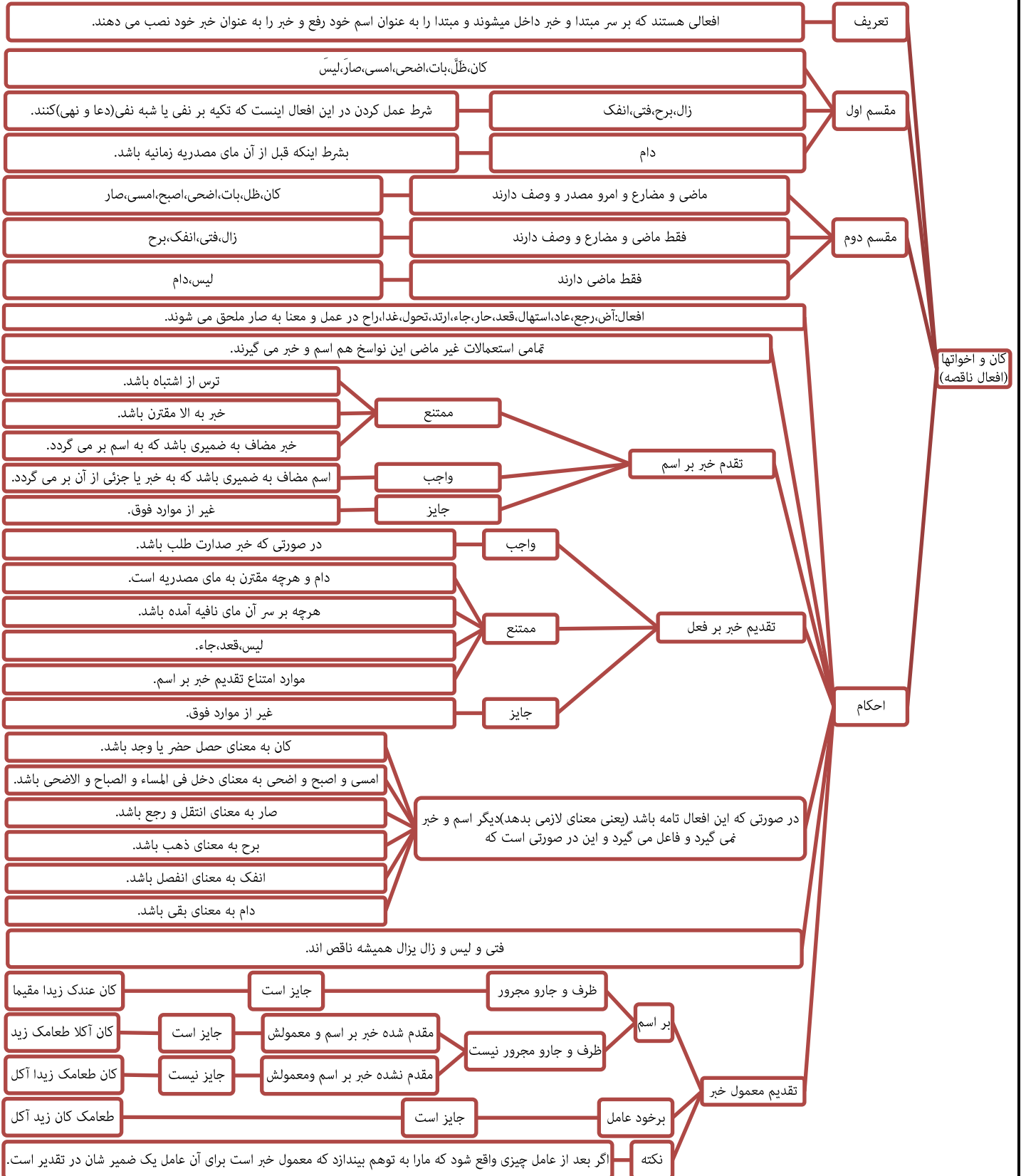
(افعال ناقصہ)

۵۱- کان و اخواتھا (افعال ناقصہ)..... ۶۴

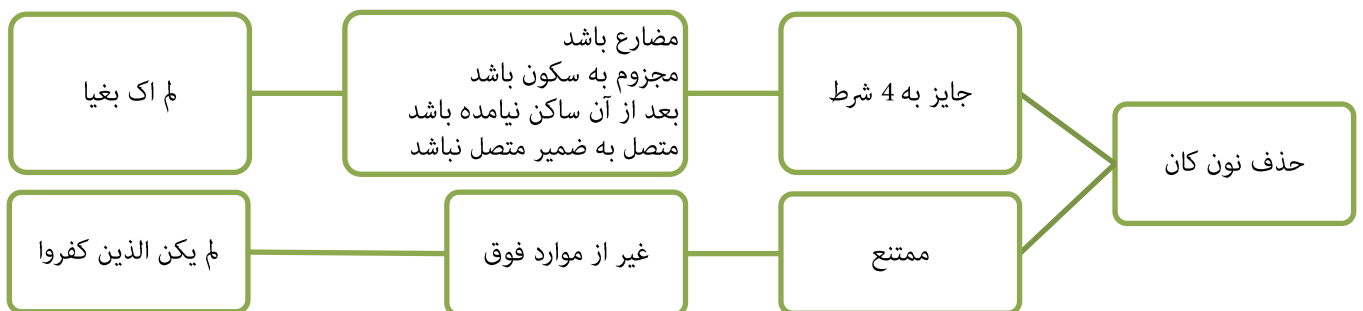
۵۲- احکام اختصاصی کان..... ۶۵

ترفع کان مبتدا اسما و الخبر
ترفع المبتدا اسما و یلی

تنصبه ککان سیدا عمر
تنصبه ککان سیدا علی



وقد تزداد کان فی حشو کما کان اصح علم من تقدما



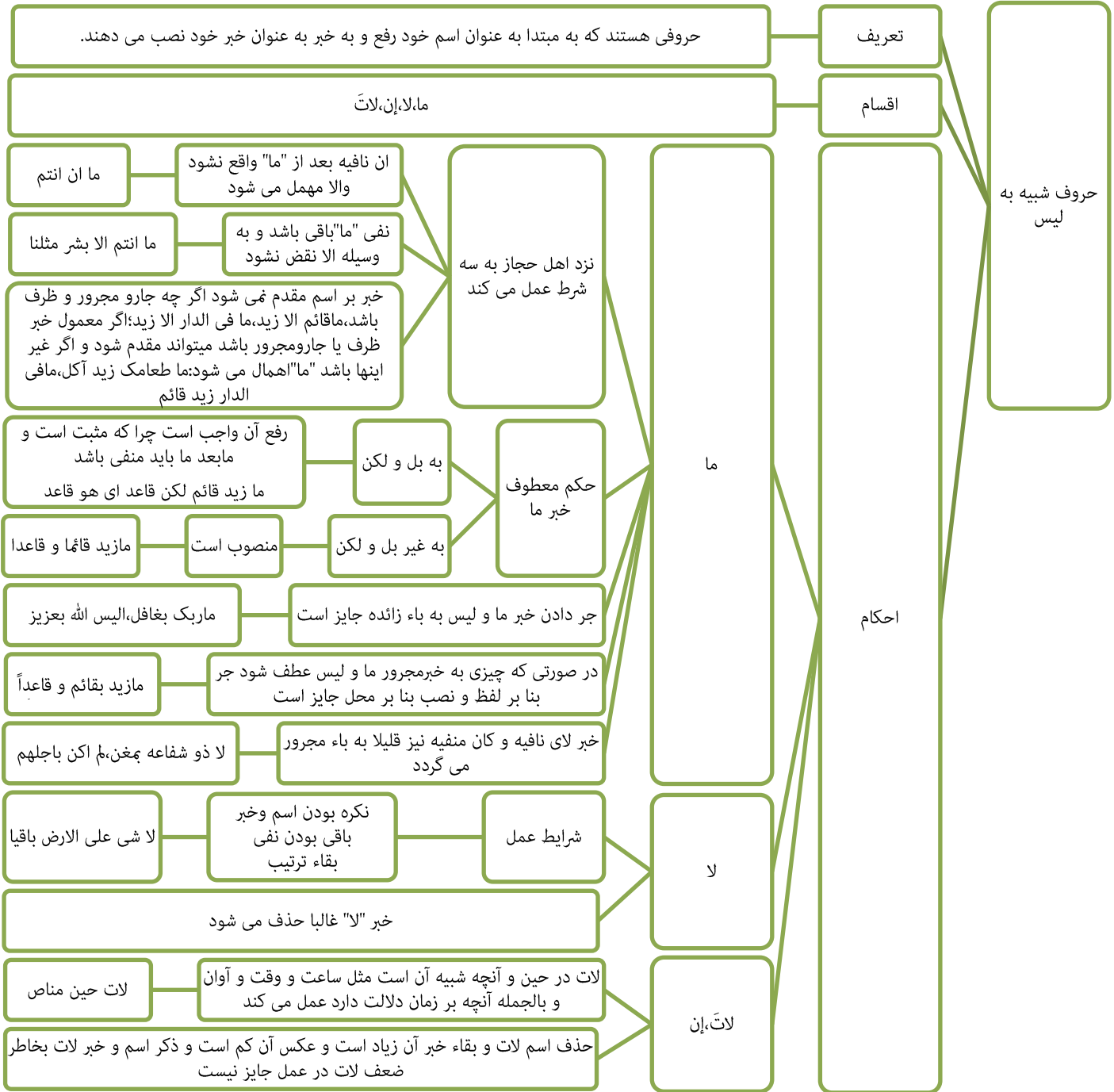
باب دہم

حروف شبیہ

بہ لپس (ما، لا، لات، ان)

۵۳- حروف شبیہ بہ لیس.....۶۷

اعمال لیس اعملت ما دون ان مع بقاء نفی و ترتیب زکن

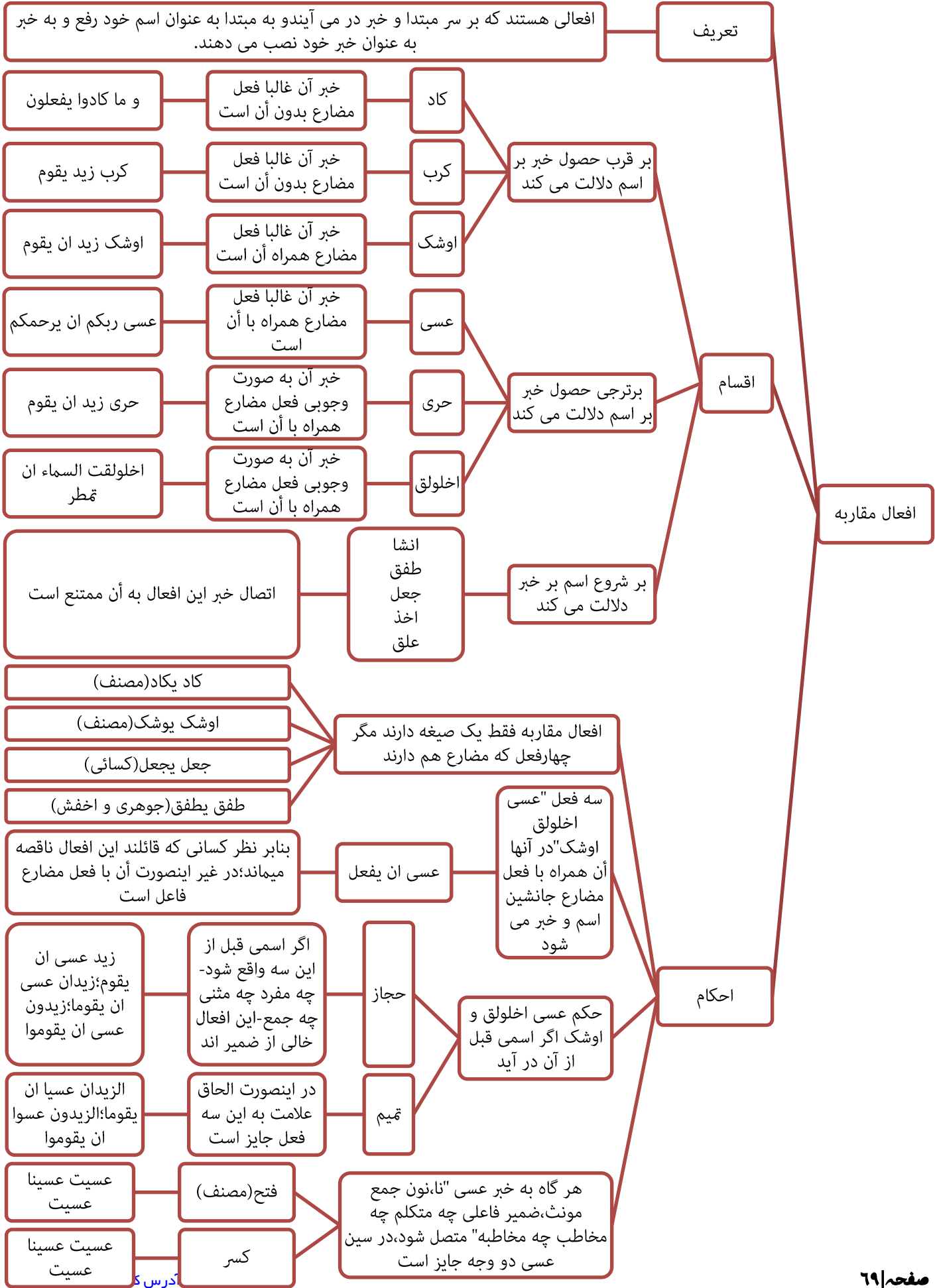


باب یازدهم

افعال مقاربه

۵۴- افعال مقاربه..... ۶۹

ککان کاد و عسی، لکن ندر غیر مضارع لهذین خبر

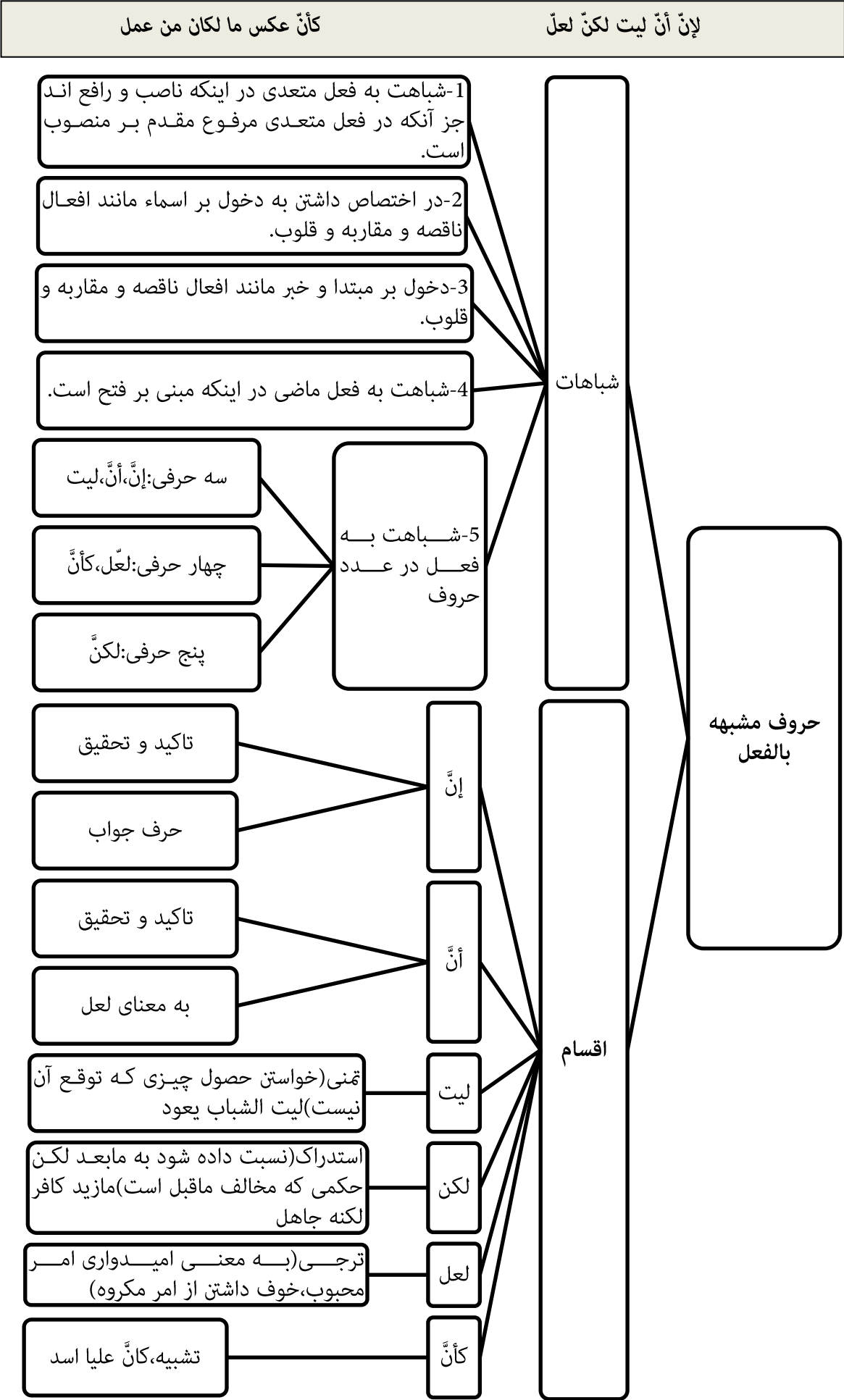


باب دوازدهم

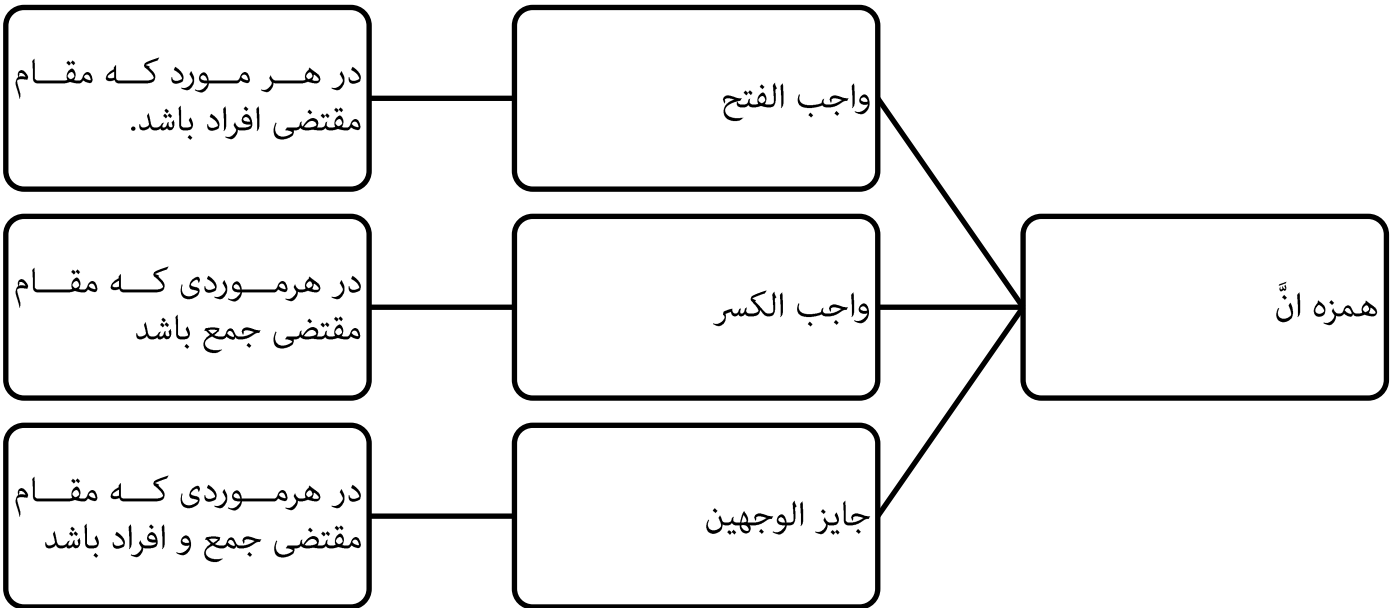
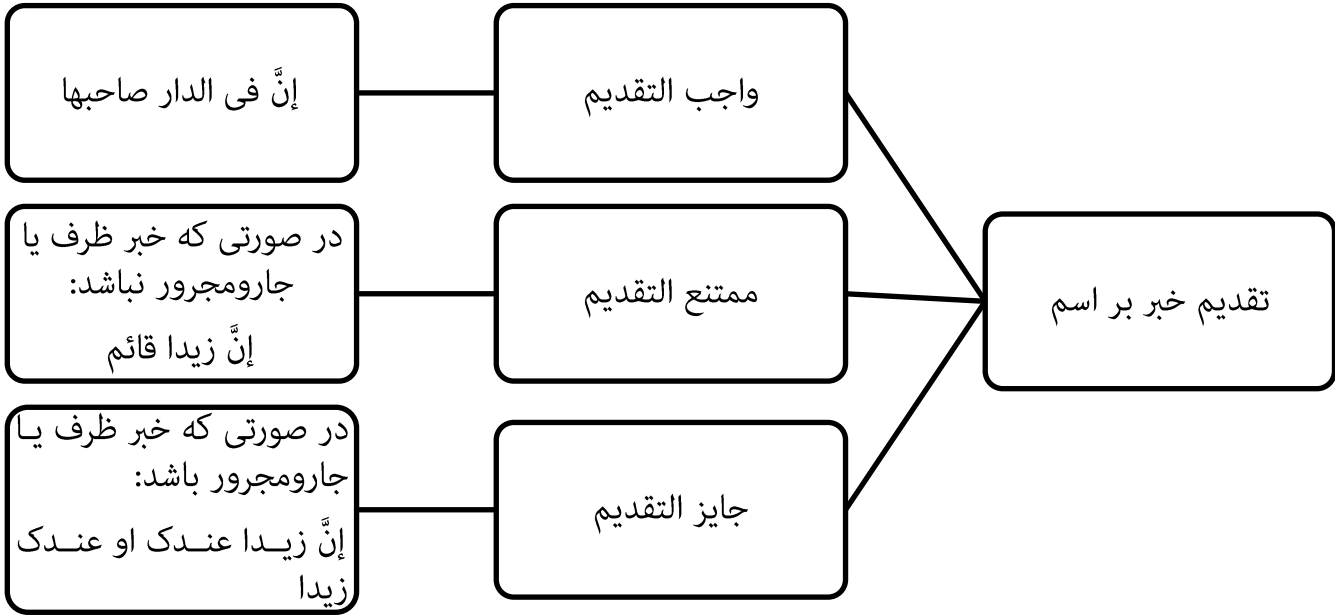
حروف مشبیه

بالفعل

- ۵۵- حروف مشبیه بالفعل..... ۷۱
- ۵۶- حکم تقدیم خبر حروف مشبیه بر اسم ، همزه انّ..... ۷۲
- ۵۷- موارد فتح همزه انّ..... ۷۳
- ۵۸- موارد کسر همزه انّ..... ۷۴
- ۵۹- موارد جواز وجهین همزه انّ..... ۷۵
- ۶۰- احکام لام ابتدا..... ۷۶
- ۶۱- حکم معطوف اسم حروف مشبیه..... ۷۷
- ۶۲- حکم تخفیف حروف مشبیه..... ۷۸



و راع ذا الترتیب إلا فی الّذی
کلیت فیها أو هنا غیر البذی



و همز إنّ افتح لصدّ مصدر مسدّها و فی سوی ذاک اکسر

موارد فتح همزه

انّ با صلّه اش فاعل واقع شود؛ اولم یکفهم انا انزلنا.

انّ با صلّه اش نائب فاعل واقع شود، قل اولی الی انه استمع نفر من الجن.

انّ با صلّه اش مفعول غیر محکیه به قول باشد زیرا اگر محکیه به قول باشد کسرش واجب است؛ لا تخافون انکم اشکرتم.

انّ با صلّه اش مبتدا واقع شود؛ و من آیاته انک تری الارض خاشعه.

انّ با صلّه اش خبر برای اسم معنا که غیر قول است باشد؛ اعتقادی انک عام.

مجرور به حرف؛ عجب من انک قائم.

انّ با صلّه اش مجرور باشد

مجرور به اضافه؛ انه لحق مثل ما انکم تنطقون.

انّ تابع برای یکی از نقوش مذکوره باشد.

فاکسر فی الابتدا و فی بدء صله و حیث إنّ لیمن مکمله

| | |
|--|--------------------|
| ۱- در ابتدا کلام واقع شود. انا انزلناه فی ليله القدر | موارد کسر همزه انّ |
| ۲- در ابتدای صله موصول واقع شود. و اتیناه من الکفور ما ان مفاتحه | |
| ۳- جواب قسم واقع شود. حم و الکتاب المبین انا انزلناه فی ليله مبارکه | |
| ۴- مقول قول واقع شود. قال انی عبدالله اتانی الکتاب | |
| ۵- در محل حال واقع شود. جاء زید انه راكب | |
| ۶- بعد از فعل قلبی که به سبب لام از عمل معلق شده واقع شود. اعلم انه لذوتقی | |
| ۷- صفت برای اسم ذات واقع شود. مررت برج لانه فاضل | |
| ۸- خبر از اسم ذات واقع شود. زید انه فاضل | |

بعد اذا فجاهه او قسمی لا لام بعده بوجهین نمی

بعد از اذا فجائیه واقع شود. خرجت فاذا انک قائم

بعد از فعل قسم که بعد از آن لام ابتدا ذکر نشده واقع شود.
حلفت انک کریم

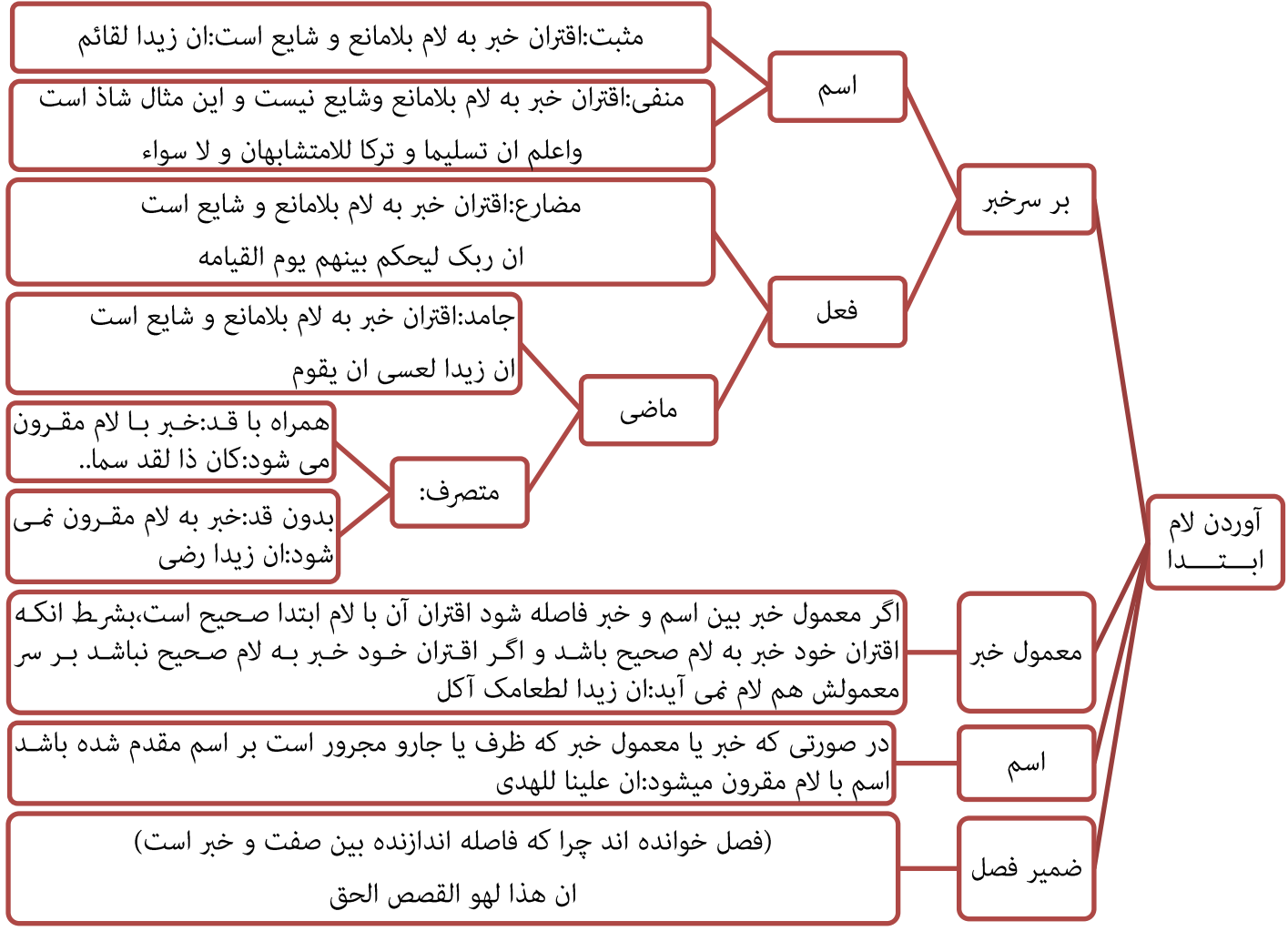
بعد از فاء جزاء شرط واقع شود. کتب ربکم... فانه غفور رحیم

ان با مابعد خبر برای قول واقع شود و خبر ان نیز قول باشد و
فاعل هر دو قول یکی باشد. خیر القول انی احمدالله

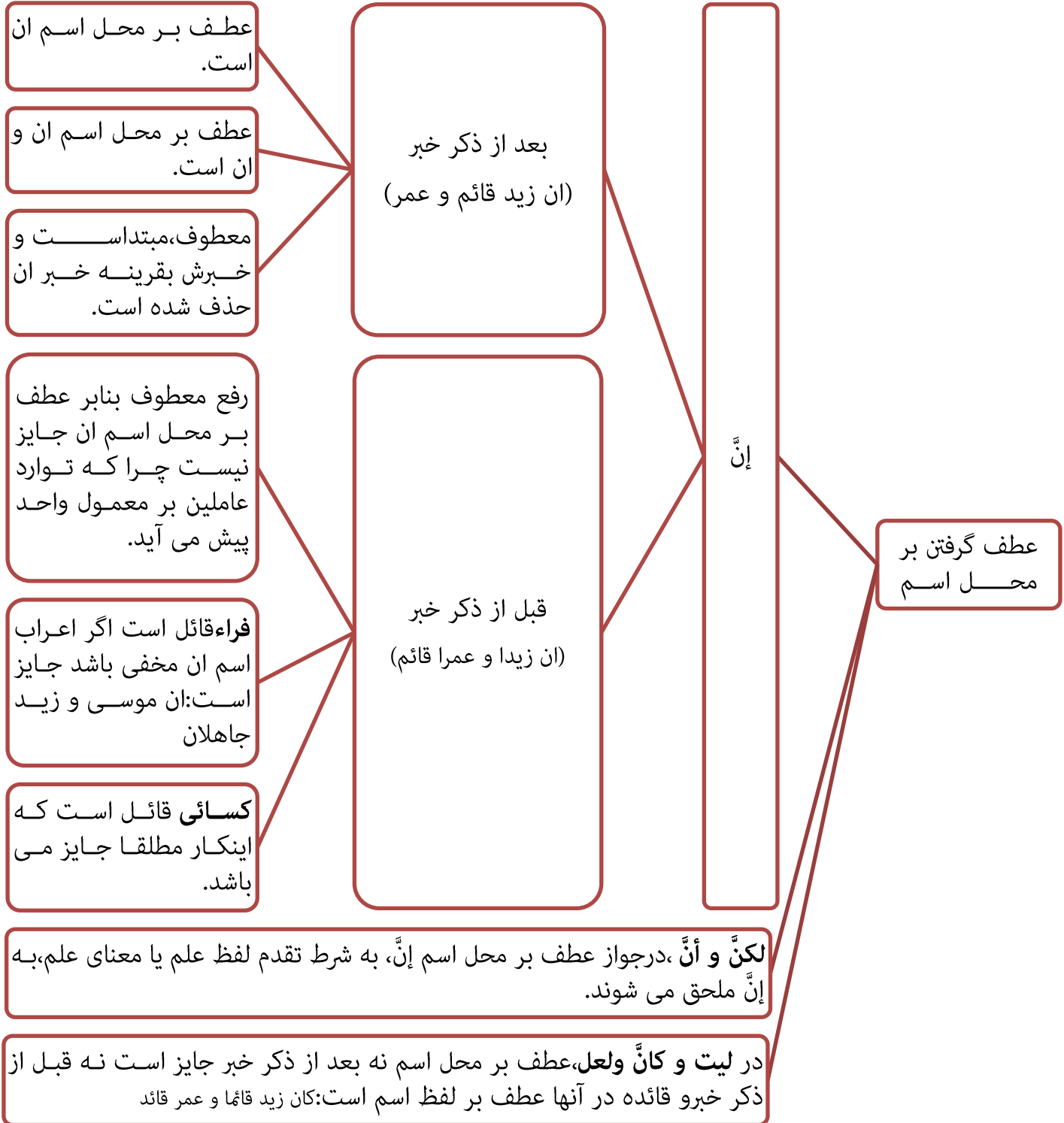
در محل تعلیل واقع شود. انا کنا من قبل ندعوه انه هو البرالرحیم

موارد همزه جایز الوجهین

وبعد ذات الكسر تصحب الخبر لام ابتداء نحو انى لوزر



وجائز رفَعک معطوفا علی منصوب ان بعد ان تستکملا



و خفت إن فقل العمل و تلزم اللام اذا ما تهمل

گاهی **إِنَّ** مخفف می شود و یک نون از آن حذف می شود، در این حالت اعمالش اندک و اهمالش بسیار است چرا که اختصاصش به اسم زائل می شود.

در صورت تخفیف **إِنَّ**، آوردن لام بر سر خبرش واجب است تا با **إِنْ** نافییه اشتباه نشود.

إِنَّ

فعلی که **إِنْ** مخففه به آن ملحق می شود

ماضی

ناسخ: غالباً: و ان کانت لکبیره

غیر ناسخ: وصل **إِنْ** به این نوع افعال اندک است

مضارع

ناسخ: وصل **إِنْ** به این نوع افعال اندک است

غیر ناسخ: وصل **إِنْ** به این نوع افعال اندک است

در این حالت مهمل نمی شود چرا که شباهتش به فعل از **إِنْ** بیشتر است از جهت مفتوح بودن اولش مانند فعل ماضی. قانون آن است که اسمش ضمیر شان محذوف و خبرش جمله باشد.

أَنَّ

تخفیف

خبر

جمله (وقتی) اسمش ضمیر شان مستتر (باشد).

فعلیه

متصرف و غیر دعاست؛ احسن است که بین **أَنَّ** و فعل به یکی از این چهار چیز فاصله شود

قد: نعلم أن قد صدقتنا

حرف نفی: افلا يرون الا يرجع اليهم قولا

حرف تنفیس: علم ان سيكون

لو: ان لو استقاموا

فاصل نمی خواهد.

غیر متصرف یا دعاست

مفرد: وقتی اسمش ظاهر باشد.

كَأَنَّ

فرق **كَأَنَّ** و **أَنَّ**

تخفیف **كَأَنَّ** موجب ابطال عمل او نمی شود به خاطر قوت شباهتش به فعل با همان دلایلی که در **أَنَّ** ذکر شد.

در صورت تقدیر اسم **كَأَنَّ** خبر ممکن است جمله باشد یا مفرد بر خلاف **أَنَّ** که حتماً خبرش جمله بود.

كَأَنَّ در صورت تخفیف حذف اسمش واجب نیست بلکه اظهارش ممکن است.

لعل: تخفیف نمی شود.

لکن: در صورت تخفیف عمل نمی کند و حرف عطف است.

باب یزدہم

لاے نفی

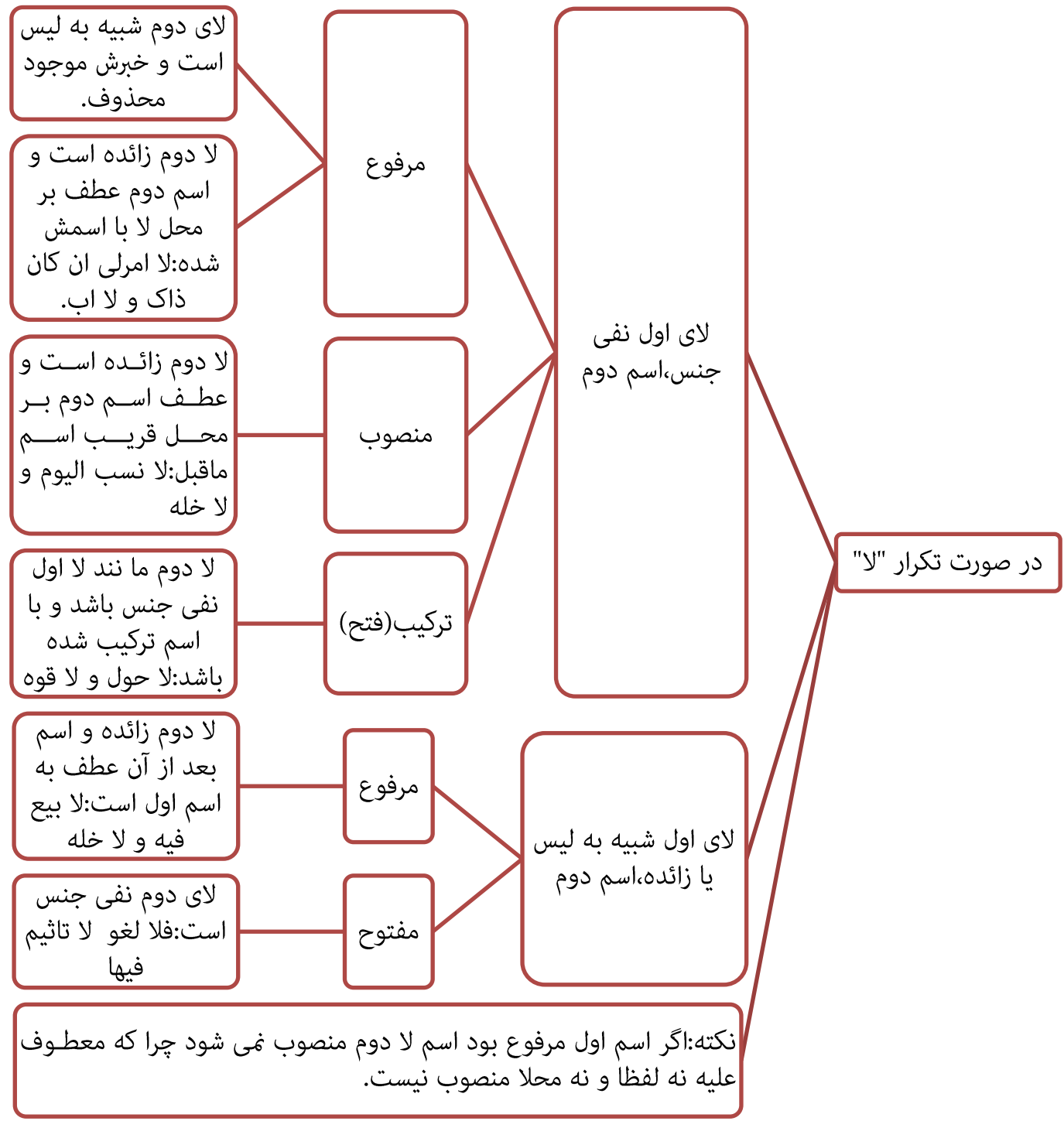
جنس

- ۶۳- لای نفی جنس..... ۸۰
۶۴- حکم تکرار لا..... ۸۱
۶۵- احکام تابع اسم لا..... ۸۲
۶۶- احکام لفظ لا و حذف متعلقاتش..... ۸۳

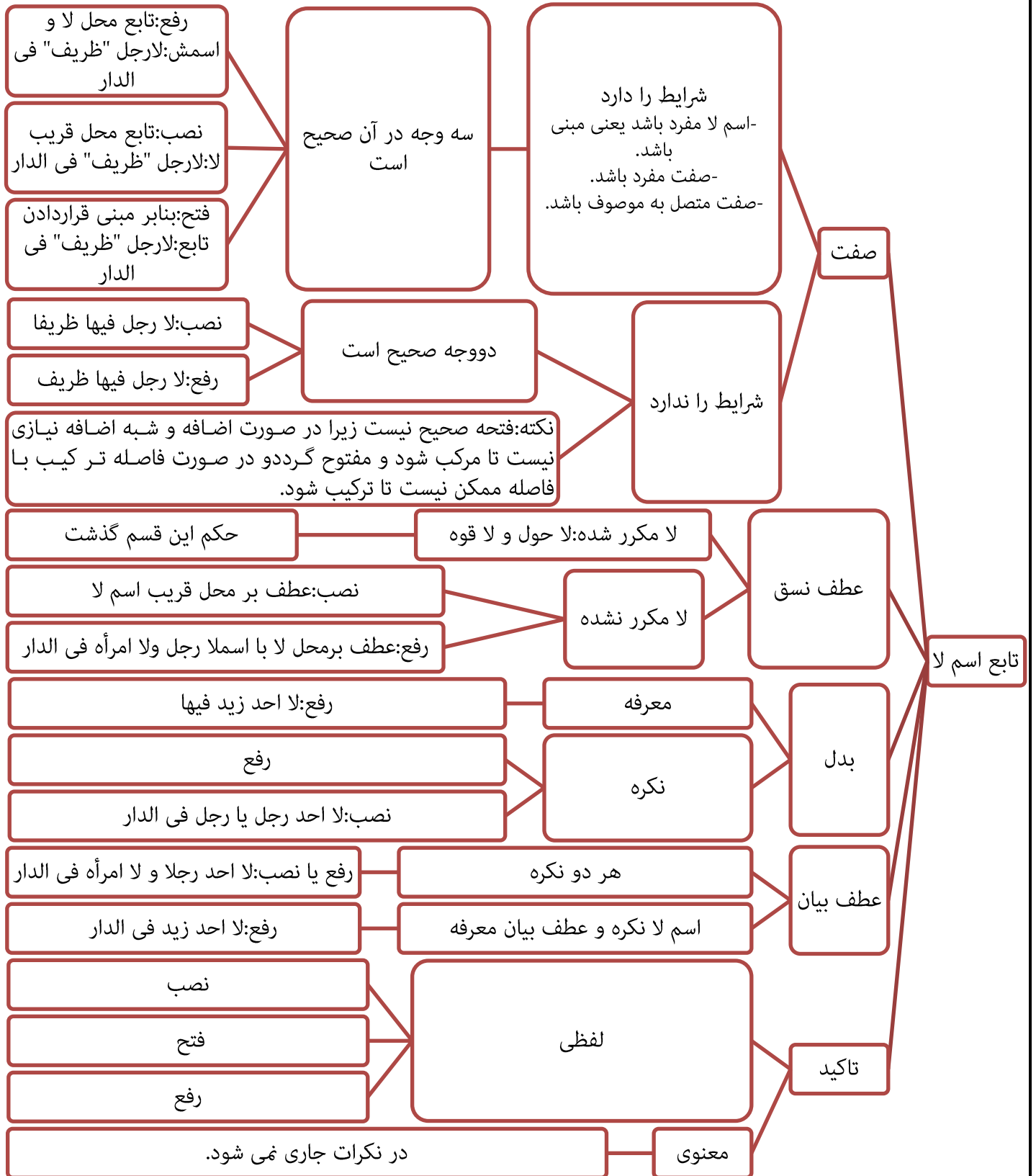
عمل ان اجعل لا فی النکره مفرده جائتک او مکرره

| مباحث | |
|------------------------------------|---|
| لای نفی جنس یا لا محموله علیٰ این؟ | <p>لای محموله علیٰ این سزاوار تر است؛ به دودلیل</p> <p>لای شبیه به لیس نیز گاهی برای نفی جنس می آید، از این جهت تعبیر به لای نفی جنس موجب اشتباه است.</p> <p>این لا در عمل مثل این است.</p> |
| نکته | <p>علت عمل کردن لا آن است که چون مقصود از آن استغراق و شمول برای همه افراد است به دخول بر اسم اختصاص دارد و شمول فقط در اسم است و اختصاص موجب عمل است.</p> |
| نکته | <p>علت حمل لا بر این است که لا برای تاکید نفی است و این برای تاکید اثبات.</p> |
| شرایط عمل در اسم لا | <p>۱- اسم نکره باشد نه معرفه</p> |
| | <p>۲- اسم چسبیده به لا باشد نه منفصل از لا، چه مفرد باشد: لا رجل قائم؛ چه مکرر: لا حول و لا قوه الا بالله</p> |
| اقسام اسم لا | <p>۱- مضاف: لا غلام رجل حاضر</p> |
| | <p>۲- شبه مضاف: لا قبیحا فعله محبوب</p> |
| | <p>۳- مفرد: لا حول، لا زیدین، لازیدین، لا مسلمات</p> |
| نکته | <p>منظور از شبه مضاف آن است که به اسم لا چیزی متصل شود که تمام شدن معنای کلام به آن بستگی دارد.</p> |
| نکته | <p>در "مسلمات" در حالت اعرابی نصب او به کسره است ولی با تنوین و در لا مسلمات که مبنی شده جایز است بنا او بکسره باشد ولی بدون تنوین، چرا که جاری کرده ایم همان حکم اصلی و اعرابی را که کسره است.</p> |

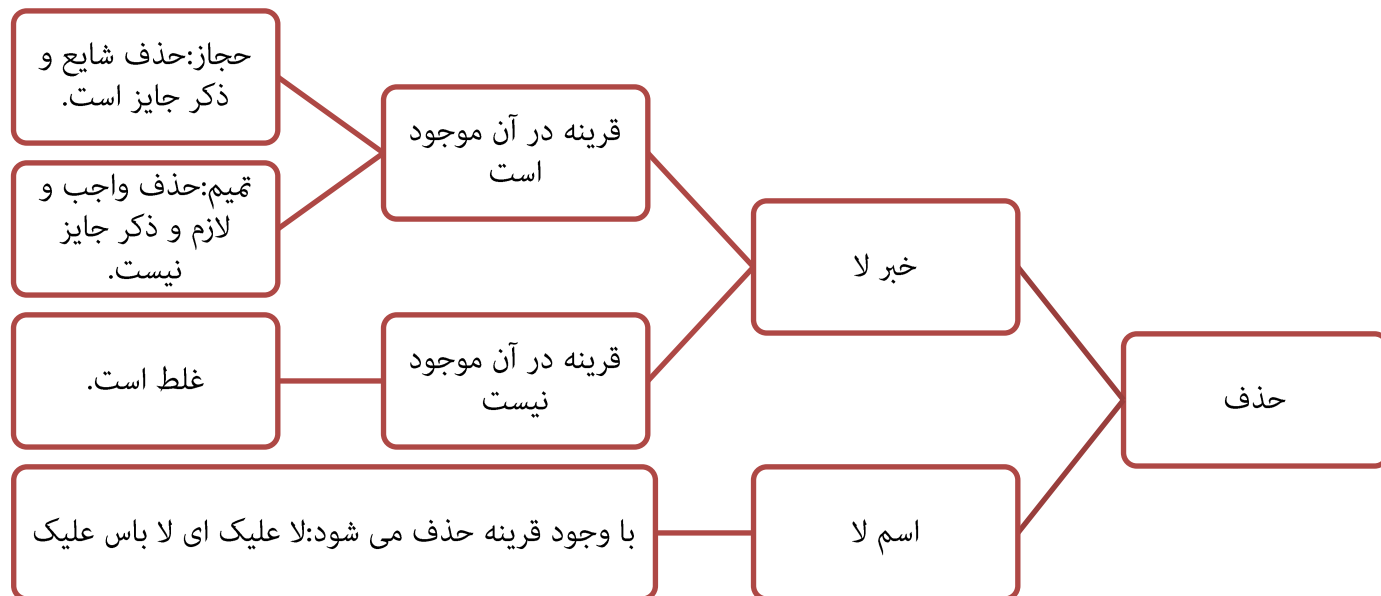
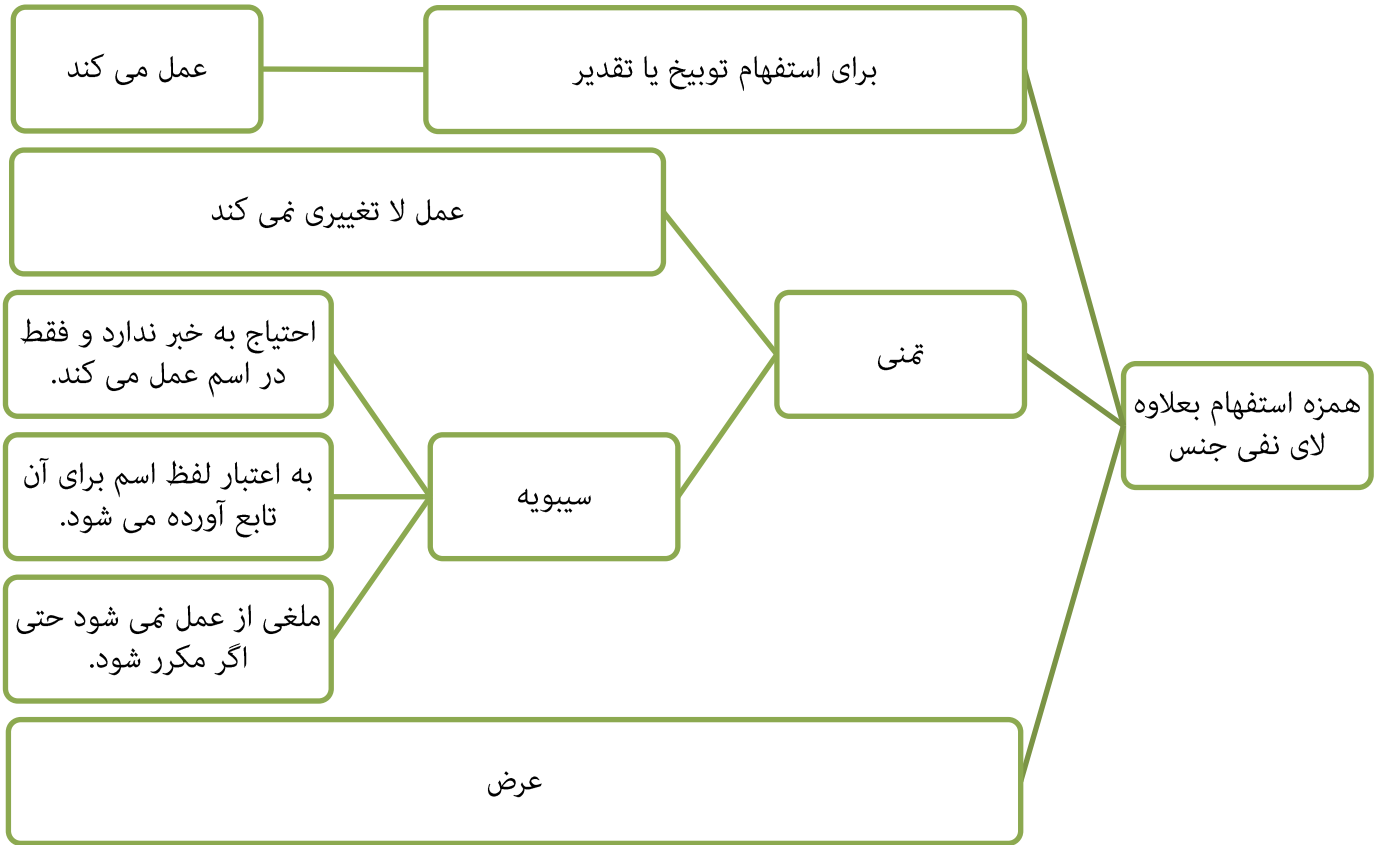
ورکب المفرد فاتحا: کلا حول و لا قوه، والثانی اجعلا



ومفردا نعتا لمبني يلي فافتح او انصبين اور رفع تعدل



واعظ لا مع استفهام ما تستحق دون الاستفهام



در پایان از راهنمایی های دلسوزانه استاد گرانقدر حاج آقا کبیر پدران - که مرا در این مسیر - همراهی نمودند و از صبر و همکاری اعضای اولیه کانال البهجه المرضیه_سیوطی (@soouty) (آقایان: محمد دامن بکتاشیان، محمد حسینی رحمانیان، محمد صادق شیخی، علیرضا کارگری، مصطفی مویدی، میلاد موحد نسب، سید رسول موسوی، علیرضا محمدی، علی محمدی) که همراه بنده حقیر بودند تشکر و قدر دانی می نمایم.

فبعد تحریر و ویرایش این مرقومه در ساعت ۱:۵۲ بامداد روز ۱۲ دیماه سال ۱۳۹۵ هجری خورشیدی مصادف با دومین روز از ماه ربیع الثانی سال ۱۴۳۸ هجری قمری و اولین روز از ماه ژانویه سال ۲۰۱۷ میلادی به پایان رسید.

این وجیزه بی مقدار را پیشکش مولایم میکنم که هرچه دارم بی شک از آن بزرگوار است.

الحمد لله رب العالمین

محمد حسین صادقی

۱۲ دیماه ۱۳۹۵

۲:۴۷ بامداد